

باید دانست اسم غنی کرکے از اسماء را آیه شریفه است خویش را به قاسم قدر اسماء شریفه  
 گویند اورده غنی الہیہ گردیدہ است قاسم غنی کہ در آیت ان اللہ لغنی عن العاطلین -  
 مذکور است راجع نشان غنائے مطلق ذات لائزال است کہ نشاء کشن با سر با سپاہ  
 سبلی است - واسم غنی رامن ابتداء اسم مقدر لغایۃ اسم رفیع الدرجات قاسم قدر ارباب  
 ومن ابتداء اسم فلک البروج لغایۃ اسم جامع جمیع اشیاء یعنی الہیہ میگوند و اسم فلک البروج  
 رامن ابتداء اسم مقدر لغایۃ اسم رفیع الدرجات مقسم قدر ارباب است ومن ابتداء اسم  
 فلک المنازل لغایۃ اسم جامع جمیع اشیاء مقوم المربوبات میگوند -

### اسم مقدر و اسم فلک المنازل

چون حق سبحانہ تعالیٰ شانه خواست کہ قدر و انتشار کماہی را بالتفصیل بیاراید پس  
 بر آہنا بمقتضای آیت کان اللہ علی کل شیء مقدر ذاب بواسطہ خاص اسم حکیم  
 بہ تجلی باسطہ تجلی شد و باسم مقدر موسوم گشت و همچنین حق سبحانہ تعالیٰ شانه خواست کہ آن  
 قدر و انتشار کماہی را بصورت انقباضیہ مفصل نماید - پس بر او شان بہ تجلی قابضہ منازل  
 بہر کہ خاص جسم کل علی قدر منازل نام تجلی شد و اورا بہ اسم فلک المنازل موسوم  
 گردانید - و باسم مقدر باعتبار یکہ خود قدر و انتشار کماہی را بالیسط ترتیب دادہ است  
 رب فلک المنازل شد و اسم فلک المنازل باعتبار یکہ خود کہستوار قدر و انتشار را با  
 متکرب نمودہ است مروبہ اسم مقدر شدہ -

اعلم الے رسید کہ تو این قدر و انتشار مقدرہ باسطہ را چہ فریدی و حصول منازل متکربہ  
 قابضہ را چہ دانستی - بشو کہ آن قدر و انتشار عبارت از همان اشباح مطہرہ حور و قصور

انتساب بین الرب والمربوب  
 تجلی باسطہ اسم مقدر  
 تجلی قابضہ اسم فلک المنازل

است که خود را بر لبس فاخره و بالوان لطیفه و بطلجات شریفه مینمایند و آیه و ضیاعها  
از واح مطهره خالدین فیها ابداً - برین معنی مویداست و این ترکیب منازل انشا  
زنان جنات عدن است که در شناسش فیها عین جادیه آمد و همه قدر و انشا  
نعیم جنات اند و همه منازل نقیضه جنات نعیم و آیت شریفه و اذا را انکم حسبتهم  
لو لو اءملشولاء - دلالت برین نعیم جنات می کند و اذا را انهم ثورات نعیم و  
ملکاً کبیراً - مصدق بر آن جنات نعیم فافهم - و اسم مقدر را من ابتداء اسم رب  
لغایته اسم رفیع الدرجات مقدر الارباب و من ابتداء اسم فلک الزحل لغایته اسم جامع  
بجمع اشیار مقدر المریوبات میگویند - و نیز اسم فلک المنازل را من ابتداء اسم فلک  
الزحل لغایته اسم جامع جمیع اشیار مرجع المریوبات و من ابتداء اسم رب لغایته اسم  
رفیع الدرجات منازل الارباب میگویند -

ابتداء بین الرب والمریوبات -

اسم رب و اسم فلک الزحل

چون او تعالی شانه قدر و انشا متذکره را فیض پرورشی دهد - پس براوشان بطن  
آیه الحمد لله رب العالمین - به قوت اطلاقه ربوبیه معرفت خاص اسم حکیم تجلی کرد  
تا مشارق و المغرب و ما بینهما از کفتم تعقلون - بر آرد - و با اسم رب  
موسوم شد - و همچنین او تعالی شانه مراتب منازل را از پر تو تجلی اسم رب که السع تجلی  
اش مشارق و مغارب و ما بینهما است به موجب و الذی خلق لکم ما فی الارض  
جمیعاً ثم اسئلکم الی السماء فقولهن سبع سموات و هو بکل شیء قلیب  
بشناخت مرکز خاص جسم کل سبع سموات را سویتاً تخلیق نمود و اسم رب برو چیک

تجلی ربوبیه اسم رب - تجلی مریوبات اسم فلک الزحل -

در خود قوه ربوبیت اطلاقیه داشته است آنها را با جوامع لطیفه متلبس ساخته سبع سموات  
 را علی سبیل اختلاف استعداد آنها خواص مختلفه عطا فرموده و اما بقطره او لے سما سے  
 که پیدا شد فلک الزحل بود که با مورد ذاتی تجلی ربوبیه بالذات آمده و باقی سموات است  
 بیان تجلی بالعرض که در خود قطره نماند میدارند پس بدین وجه فلک الزحل را ربوب اسم  
 رب میخوانند و اسم رب را بوجه ثبوت ظهورش بقطره اولی رب فلک الزحل  
 اعلم امی رشاید که تخلیق سموات از پر تو تجلی اسم رب در بادی النظر به تعداد سببها  
 اما در نظر دقیق آن سموات به تطابق تعدد جهات ثمانیه محقق شده اند یعنی سما سے اولین  
 در حیز بحیثیت مستراست و سموات سبعة در مقام تحقق محقق و هر سما سے بنزل هر جنه  
 لطیفه است بر ساخته شده و چون هر فلک بنزل جنه مستدیر گشت لا محاله خواص هر فلک  
 به تعادل هر نعم جنه متقابل خواهد شد پس ازین تعادل و انتساب لایح گردد که آن قدره  
 انتشار که در فلک المنازل به نعم جنات محقق بود در فلک الزحل با اتصال اجمالی و در  
 سموات خمس با تفصیل تفصیلی ثابت اند زیرا که اتصال اجمالی در فلک الزحل کامله  
 است و اتصال تفصیلی در افلاک خمس کاملتر فافهم

شهر عرضی - شهر ذوالحج

انتساب بین العرب و المربوب

و اسم رب را من ابتداء اسم علم لغایه اسم رفیع الدرجات رب انبساطا و ربایات و  
 من ابتداء اسم فلک الزحل لغایه اسم جامع جمیع اشیا رب المریوبات می گویند  
 و اسم فلک الزحل را من ابتداء فلک المشتري لغایه اسم جامع جمیع اشیا ربی المریوبات و من  
 ابتداء اسم رب لغایه اسم رفیع الدرجات منشارا و ربایات می گویند

اسم علم و اسم فلک المشتري

وایضا حق سبحانه تعالی شانه التساع رب المشرق و المغرب و ما بینهما را علم اطلاقاً ان  
 الله و اسم علیز بواسطه خاص اسم حکیم معلوم کرد و ما اسم علم موسوم گشت - و همچنین او  
 تعالی شانه بقوه اطلاق خود معلومات و اسم علم را پذیرد مرکز خاص جسم کل به نسبت مستزید  
 ساخت و او را با اسم فلک مشتری موسوم کرد -

آنکه اسم علم که اسم علم باعتبار التساع علم خود در خود و اعتبار دارد - اولش  
 آنکه اسم علم در خود علم شرق و مغرب و ما بینهما را مطلقاً بالاجمال داشته - یعنی آن علم  
 را تکلیف مفهوم کلیه نموده مقول بالتساع اطلاق کرده اند است تا در آن مع صوری  
 و بعضی از قبیل علوی و سفلیه مصور و همینکه گردد که التساع اجمالی و اسم علم است - و در  
 آنکه اسم علم در خود علم شرق و مغرب و ما بینهما را با اختلاف مختلفه مفصلاً تبارده - یعنی  
 آن علم را تکلیف مفهوم ذهنی کرده محمول بالتساع تقید کرده اند است تا در هر  
 صورت نامسولی از قبیل اجسام و اجرام مبنی شود که التساع تفصیلی و اسم علم است -  
 و اینها فلک مشتری باعتبار بودن معلوم و اسم علم در خود التساعین می دارد - اول  
 اینکه آن معلوم مستند در خویش معلومات مشارق و مغارب و ما بینهما را مطلقاً داشته  
 است یعنی آن معلومات را به نسبت اجتماعی کلیتاً ساخته است تا در هیچ سئیه از قبیل  
 اجسام باسطه و قابضه و سینه نماید - که التساع معلوم مجله و اسم علم است - دوم  
 آنکه آن معلومات مستند در خویش معلومات شرقیه و غربیه و ما بینهما را مفصلاً و مختلفه  
 نموده است - یعنی آن معلومات را بر قبیل صور اشیا را با نفسها او با شبها هر من حیث  
 الافراق و الاختلاف مختلفه داشته است تا در همه بیات اجسام شرقیه و غربیه پیدا  
 شوند - که التساع معلوم مفصلاً و اسم علم است فته بر فیه -

تجلی عالم علم - تجلی معلوم اسم فلک مشتری - اعتبار این اسم علم -  
 التساعین اسم فلک مشتری -

و اسم علم را من ابتداء اسم قاهر لغایه اسم رفیع الدرجات وسیع العلم آیات و من ابتداء اسم  
 فلک مشتری لغایه اسم جامع جمیع اشیاء واسع علم مرئوبات می گویند - و اسم فلک مشتری  
 را من ابتداء اسم علم لغایه اسم رفیع الدرجات معلوم متعارف آیات و من ابتداء اسم  
 فلک المریخ لغایه اسم جامع جمیع اشیاء وسیع المعلوم مرئوبات میگویند -

### اسم قاهر و اسم فلک المریخ

و او تعالی شانه به تجلی استیلا اطلاقیه موافق آیه من الملك اليوم الله الواحد القهار  
 بر علوم التساعیه اجمالیه و تفصیلیه بواسطه خاص اسم حکیم تجلی گردیده باسم قاهر مشهور گشت  
 و ایضا او تعالی بقوه اطلاقیه خویش تجلی مستولی بر معلومات متعمده و متفرقه بمعرفت  
 مرکز خاص جسم کل فرموده و ادراک بهیئت اجرامی مستدیرا ساخته باسم فلک المریخ مشهور نمود  
 و اسم قاهر باعتبار استیلا علیه خود بر معلومات مجتمعه مستولی گشته است رب فلک المریخ  
 شد - و اسم فلک المریخ باعتبار مستولی گردیدن معلومات مجتمعه خود بر استیلا علیه مرئوب  
 اسم قاهر آمد اکنون شمه ازین استیلا و مستولی که با سمار قاهر و فلک المریخ منسوب اند -  
 بیان می کنم هر که عقل سلیم است و جدانش نزد و س مسلم و محکم  
 احکام را کشید هر طور که از علوم و معلومات واسع علم مصور گشته بود بیات  
 ایشان قلندریه بود پس او تعالی شانه مصورات قلندریه را پیش اسم قاهر و اسم فلک  
 المریخ راجع بافقار آورد تا انواع متنوعه و اجناس مختلفه ساخته شوند -  
 حالا دریاب که افتقار آن مصورات قلندریه بحسب استقرار به تعدد و اربوعه ذیل منضمه میشود  
 افتقار اولین باسم قاهر و افتقار آخرین باسم فلک المریخ موقوف و منسوب است -

استیلا بر این ازین قاهر  
 تجلی استیلا بر اسم قاهر  
 تجلی استیلا بر اسم قاهر  
 استیلا بر این ازین قاهر

اول از افتقار اولین آن است که اسم قاهر بقوه اطلاقیه قهریه خود و جانشع مجله  
 قلندریه را با جمالی تملیه قاهر آمد تا آن وجه الشع از دایره خویش متع گردود. و افتقار  
 تملیش آن است که اسم قاهر بهمون قوه وجه الشع مفصله قلندریه را با انفصال تجلی قاهر  
 آمد تا آن صور باسه مفصله از دایره خویش متع و مفروق نشوند. و اول از افتقار آخرین  
 اینست که اسم فلک المریخ بقوه لقبیه مریخیه خویش وجه مینات مجتمعه قلندریه را با نقیصه  
 کلیه مصفا کرد تا آن وجه مجتمعه از دایره خویش بیرون نیاید. و افتقار دومش اینست  
 که اسم فلک المریخ بهمون قوه وجه مصورات مختلف الحقایق قلندریه را با نقیصه شخصیه  
 مرکز نمود. تا آن وجه مفصله از دایره خویش متع و مفروق نگردد و فافهم.

فان قلت او تعالی شانه بقوه اطلاقیه خود صور باسه علمیه و معلوم را با تساع اجمالی و  
 تفصیلی و ایضا بیانات مظهرات من حیث هی را با بساط تامه و انقباض تا قصد  
 بعالم امکان در آورد و بعدش در آن ضرورته تنقیح افتقارات اربعه افتاد تا اذ نشان  
 باعث الیت باشند. پس بدین ضرورته تنقیح قوه اطلاقیه را افتقار سه لاحق آمد و این  
 شایان قوه اطلاقیه جل سلطان نیست. قلت او تعالی شانه بقوه فعلیه اطلاقیه خود جمیع  
 مظهرات باسطه و قابضه عالیه و سفلیه را بعالم امکان آورد در صور صیروریه و مایه انجم  
 ساخت اما آن صور صیروریه بدو اوزان مختلفه خود در خود قوه فعلیه اطلاقیه را با مختلفت  
 نهاده باعث زیاده و نقصان در آمدند لهذا ایشان معتقدی الی الاسباء قاهر و فلک المریخ  
 گشتند قندریه و اسم قاهر را من ابتداء اسم نور لغایه اسم رفیع الدرجات قاهر الالفاط  
 اربابات و من ابتداء اسم فلک الشمس لغایه اسم جامع جمیع اشیاء قاهر المرئوبات میگویند  
 و ایضا اسم فلک المریخ را من ابتداء اسم قاهر لغایه اسم رفیع الدرجات مقهور الارباب

افتقار بین الرب و المرئوبات

ومن ابدا اسم فلک الشمس لغایة اسم جامع جمیع اشیا منقبض المریوبات میگویند.

# اسم نور و اسم فلک الشمس

حق سبحانه تعالی شانه بود اسطر خاص اسم حکیم خود نور اطلاقه الله نور السموات و الارض  
را بر مصورات علوم و معلومات مذکوره در حقیقتها اوشان معرفت او شوند و خود با اسم نور معرفت  
شد. و ایضا او تعالی شانه معرفت مرکز خاص جسم کل خود مصورات علوم و معلومات شانه  
را نور فرمود و تا ایشان از معرفت گردانیده شوند و بعدش منوریت آنها را بقبول و  
جعل الشمس للرجاء. به میت اجرامی مستدیر ایاز تخاسخت و او را با اسم  
فلک الشمس موصوف کرد و اسم نور که باعتبار نور السموات و الارض درخشیده است  
رب فلک الشمس آید. و فلک الشمس که بحیثیت منور السموات و الارض تاییده است بر  
اسم نور.

و اعلم ان کشفید که اسم نور در جهت دارد. چنانچه بظهور است و جهت به بطون جهت  
بطون با معنی که او تعالی شانه خود را به نور السموات و الارض مینماید که نور ذاتی باشد  
فی الصفات منور شده و جهت ظهور بدین معنی که او تعالی شانه خود را به نور انیت سموات  
و الارض موصوف نمود که آنهم نور ذاتی بانذات فی الاسما منور گردیده. پس از جهتیکه  
حق سبحانه تعالی شانه خود را به نور السموات و الارض فی الصفات مینماید بذواتات ارض  
و سموات تحت کشفه بجز بطون پیوسته است و از جهتیکه خود را به نور انیت سموات و الارض  
فی الاسما درخشانده است بر وجه سموات و الارض مثبت کشفه بجز بطور قیام نموده است  
و درین جهت ظهور قیام سموات و ارض با بقا آن نور انیت تا ابدانند و از جهتیکه ظهور

تجلی صورتها که اسم نور  
تجلی صورتها که اسم فلک الشمس  
تجلی صورتها که اسم نور

تجلی صورتها که اسم نور

نورانیتهش باینست احدیات سمواته والارض بالازل زیر اگر روح سموات وارض ذوالوجین  
 است یعنی اگر تو سموات وارض رابع استعداد مختلفه و سه بیست اجتماعی تعقل کنی  
 روح آن را با جمال ذاتی مثبت یابی. و اگر سمواته وارض رابع استعداد مختلفه و سه  
 بیات منفصله فرض کنی. ارواح آنها را با انفصال و صفتی تحقق دانی. پس هر وجهیکه  
 روح سموات وارض با بفرمان قل الروح من امری بقی متوجه کنی قیام سمواته وارض  
 را تا به امر ربی مستقیم یابی. و ایضا بدو احداث آنها را از بدو ظهور امر ربی متقوم و شکر گری  
 اگر اقتضای تو بجهت و دآمر و ماسور منفصله مقتضی گردد و فارجه الی کتاب الامکان الذی  
 کتبناه فی احکام الممكنات مفصلاً و انظر فیها مفید.

و در جهت بطون یعنی او تعالی شان خود را به ذوات ارض و سمواته مثبت گردانند  
 بجز بطون پوسته است بدیومیت آن نور است و قیام سموات وارض و بدو احداث  
 آنها را بان نور بیچ وجه تضادتی نیست بلکه آن نور السمواته والارض من حیث النور در همه  
 حال بمصداق الازک مکان هست قافهم.

و همچنین نورانیت اسم فلک الشمس بناسب رب خود به دو جهات مضاف است یعنی  
 از جهتیکه آن فلک الشمس بنجات و جعل الشمس بسراجا در سمواته وارض روشن  
 گردیده است همه ضیاء خود را در خود داشته است زیرا که آن شمس مطلع خود را با اسم نور  
 ربطه نهاده از قبیل بالذات پیدا آورده صور خود را به معیت جرم خودش تابانده است  
 و این معیت یعنی وجودی و عینی است پس در بحال منوریت ارض و سمواته را بدو  
 صور وجودی ربطه و تعلق نیست و از جهتیکه فلک الشمس اسنادی به نورانیت اسم نور  
 داشته منور گردیده است در آن واحد همه سمواته وارض و با اینها را منور و منور ساخته

این اسم فلک الشمس



وایشان بدان ضور منور شده با یکدیگر متمیز میشوند و این ضور بحر شمس معیت و صغی می دارد و چون  
 درین حال منوریت ارض و سماء را بدان ضور و صغی لزومی کالایزم و الملزوم و مصداقی کالایضا  
 و المصدوق است. پس کاش اینک اگر تو در جهت اولی ضور شمسی را بحر م و س مشاهده  
 نمائی ضور او را بحر م و س معیت ذاتی و وجودی ذاتی و اشیا را وجودیه و عدمیه را بدان ضور  
 وجودی ایسج و جهت متضات نیایی و در جهت آخری ضور شمسی را بحر م و س ملاحظه نمائی ضور  
 و را بحر م و س معیت و صغی و شهودی عقل کنی و اشیا منوریه را وجودی با التفصیل و التیزید  
 ضور و صغی متضات و تحقق مئی.

اعلم انک اشهر اختلاف کرد قوس در اخذ معنی الله نور السموات و الارض اختلاف کثیر  
 بعضی ازان علماء متکلمین اندک او شان در اخذ معنی الله نور السموات و الارض سه باب  
 و اقوال گرفته و در اخیر خبر نهاده بلسان قال چنان مبین اندک در آیت مذکوره لفظ نور  
 اسم مصدری است معنی اسم فاعلی دارد که آن جل سبحان تعالی سماء و ارض را منور آید است  
 نه آنکه او تعالی شانه نور السموات و الارض گردیده. زیرا که اگر او تعالی شانه معنی مصدری متحقق  
 بود او تعالی را میان ارض و سماء قید انبساطی لازم آید و وجود ارض و سماء و تمام  
 بد و منور بودن ملزوم و بی سخا فیه و مشاحته لله تعالی.

و بعضی ازان علماء متصوفین اندک او شان در اخذ معنی الله نور السموات و الارض بنسبت  
 باخبار شریعین مع اقوال ادعائیه صوفیه داشته و در اخیر نظر پر بسته بلسان حال می فرمایند که لفظ  
 نور بعمون معنی مصدری علی وضعه دارد که او تعالی شانه نور السموات و الارض جلوه گراست  
 نه بمعنی فاعلی که منور السموات و الارض است زیرا که اگر تو بموجب کل من علیها فان اجرام لطیف  
 فوقانیه را از فوق و اجسام کثیفه تحتانیه را از تحت معدوم دانی چنانکه در روز ازل کان الله

اشکالات مذکور  
 علماء متکلمین  
 حقاقت متصوفین

ولو لکن مع شیا بودند پس ازان بهی که چگونه بیفی وجه ربك ذوالجلال و الاکرام  
بر الان کما کان جلوه گراست تقدیر فیه -

لا تخفی علیک که اگر تو بر بنابر علمای متکلمین لفظ نور را بمعنی فاعل که منور السموات و الارض است  
تقدیری نوریت ویرا باعتبار تکوین سموات و الارض واسطه بالثبوت لازم نمائی و نور او  
تعالی را باعتبار منور السموات و الارض واسطه بالعروض یا بی اگر تو بر بنابر عقاید متصوفین  
لفظ نور را بمعنی مصدری علی و ضمه که نور السموات و الارض است مصدر ق کنی منوریت  
آنها را باعتبار نور آنها من الله تعالی مجازا یا بی و نور آنها را باعتبار تکوین آنها من الله تعالی  
حقیقتا پس بنابر حضرات علمای واسطه ثبوت و عود عن آمد و بنابر حضرات عرفا الی الحقیقت و الحجاب  
ثم لایذنب علیک که علمای متکلمین باعتبار قضاست علم خود مقول به تا ویلات حسد اند و آنرا  
متعلم طبقات عقیده و تقلید متفق بالنظام کرده اند اما او شان به هیچ گونه در نصیبه حضرات  
عرفا کمبسی ندارند و عرفا متصوفین باعتبار عوارف کشف حال خود مدرک بالاحسن اند  
و از آنست که سننات شرعی محمدیه مع طرق ستریات حقیقه ادعایه متفق بالنظام کرده اند  
فلذا لک اتباع المصنف کان الله لعرفا المتصوفین اتباعا تاما لان فیه احکاما اجماعیا  
من احکام الشرعیه المحمديه مع طریقه و ایضا فیه رویته الله تعالی و لقایه فی عالم لامکان  
مدة البقار عیاناً و بعد الفناء فی دعاء الدهر لورد النص و حوجه یومئذ ناظره الی  
رهبان ناظره -

و اسم نور را من ابتداء اسم موصول لغایته اسم رفع الدرجات نور الانبساط اربابا و من  
ابتداء اسم فلک الزهره لغایته اسم جامع جمیع اشبار نور المرئوبات میگویند همچنین اسم فلک  
را من ابتداء اسم موصول لغایته اسم رفع الدرجات منور الاربابا و من ابتداء اسم فلک الزهره

بنابر علمای متکلمین بنابر عقاید متصوفین

اتباع مصنف

انتساب بین ارباب الارباب

لغایت اسم جامع جمیع اشیا منور المر بوبات میگویند.

# اسم مصور و اسم فلک الزهره

چون او تعالی شانه سماء و ارض را بتور خوش مسمور دید پس آن نور بقوه فعلیه اطلاق خود  
 در خود تصور نموده بخواسته صور کم فاسن صور کم بواسطه خاص اسم حکیم ارض و سماء و قوا  
 را بصور مختلفه متکثره مسمور فرمود و با اسم مصور موسوم شد و باز او تعالی شانه بسوس مصورت  
 مختلفه متذکره توجه فرمود تا آنها را هم در نفس تصور خود مسمور نماید و این مصورات قبل از متصور  
 شدن در نفس تصور و س خوش را بمرکز خاص جسم کل راجع آوردند تا تم ظهور خوش گردد  
 پس اسم جسم کل او شان را به هیت استداره به جرم لطیف مستدیر ساخت و ویرا با اسم فلک الزهره  
 موسوم گردانید پس باعتباری که اسم مصور نور السماء و الارض را بصورت های مختلفه  
 مسمور نموده است رب فلک الزهره آمد و باعتباری که اسم فلک الزهره مصورات ارض و  
 سماء و با بنهارا به جرم لطیف مستدیره ساخته است مر بوب اسم مصور آمد.  
 اعلم ای رشید که اسم مصور که یکی از اسماء او تعالی شانه است نور السماء و الارض را  
 در علم اطلاقیه خود تصور نموده بمقتضای استعداد مختلفه آنها مسمور گردانیده است آنرا  
 بر سبیل معقولات بیان نمیکنم که آن اسم مصور بقوه اطلاقیه خود نور السماء و الارض را در  
 دائره علم او تعالی شانه بصور مستعد کرده است یانه در صورت آخری چگونه مصورات  
 مستعد به لطیف و کثیف و شریف و غریب در خارج متحقق نمایند. و هر من اهل البصائر  
 و نیز آن اسم مصور تاثیر فعلیه مشروطیه خود را بالشرط نیاردی و البصائر ظهور خوش از  
 ازل الازل تا ابد الابد عظیم و معطل مانندی و بده قیاسته لاسمار لا کتبه پس صورت

تجلی مصور و اسم مصور - تجلی شادانه اسم فلک الزهره - تجلی اشکات عقلیه

اولی متعین شد که آن اسم مصور نور السماء و الارض را در دایره علم او تعالی شانه به صورت  
 مستقده مدرك نموده است و این تحقق صورت در آن علم بصورت مختلفه مصورشده است یا  
 بصورت واحد در صورت آخری همگی اجناس عالیه و ساقله و انواع اضافیه و حقیقیه  
 را در مرتبه خارج متمیز با تفصیل ساختن مجال بودی و نیز اثبات قابلیت مشروطیه و  
 غیر مشروطیه را قوه واحده ممکن شدی و بی خلاف تاثیر الفعل و الالفعال پس صورت  
 اولی تحقق شد که آن صورت در علم او تعالی بصورت مختلفه تحقق است و این صورت مختلفه من کل  
 الوجود در آن علم اطلاقاً فقط خواهد شد یا در مرتبه خارج لقیه فقط در صورت اولی  
 بیچ صورتی از صورت های اعیانیه که در کتم عدم مندرجاً شدیداً هستند در مرتبه خارجیه  
 روند نمودی و در صورت آخری مجموع صورت های علمیه را معدومیت لازم آمدی پس  
 بهر وضع و کیف یلیح نمود که آن صورت های مختلف الاستعداد در دایره علم او تعالی اطلاقاً  
 و خارجاً با احکام و آثار مرتبیتن مذکورین متحقق اند.

اگر تو آن صورت های مختلفه را در علم واجبیه اطلاقاً معاینه کنی در آن دم آنها را بصورت  
 و اعیان ثابت معلوم نمائی اما در آن علم اطلاقیه آن صورت شبیهه را به تفصیل کماهی متمیز ساختن  
 کارخانه کاران و دقیق النظران است و اگر تو آن صورت مختلفه را در مرتبه خارج به استعداد  
 مختلفه لقیه مشاهده کنی در آن وقت او شان را بصورت حادثه و اعیان خارجیه یابی و  
 اگر تو همون صورت حادثه را در قوه ادراکیه خود مدرك نمائی آنها را بصورت ذمیه کلیه یا تجزیه  
 بفهمی و اگر همون صورت حادثه را به قبض و انبساط منور یا مضمناً مثلاً یا مشجاً یعنی آنها را با  
 صور مجله و مفصله روحانیه و مثالیه موسوم گردانی و اگر همون صورت حادثه را با نقیض مجله  
 و بانساط متحد قاره و غیر قاره ملاحظه نمائی آنها را بصورت موالیه ثلاثه اجرام لطیفه و حساب

و فان صورهای مختلفه

کشفیه دانی قدر رفیده -

شم اعلم که کشید که آینه صور کم فاحسن صور کم را در ثبوت دعوی اسم مصور بر سبیل  
 بر آن آورده بودم لیکن تصریح فاحسن صور کم فرد گذشته شده بود چون نوبت حد اسم  
 مصور بانجام رسید و فتنه رشته جمل الوریوم بچنید و صدای از ناقت عینیبی بگوش جانم در رسید که  
 یا عبیدی آنچه بیان کرده از قبیل کینه صور کم هست و بتصریح رمز فاحسن صور کم شایع نموده  
 لازم که شمر از منزش ایما کنی تا صور کم فاحسن صور کم که با یکدیگر متضمن مولف اند متفکرها  
 پس با شمال امراض همون احسن الصور را پیش نظر خود داشته ویرا با حسن سبیل آغاز کردم  
 بشو که اطلاق احسن صور را در عالم آفاق جمیع صور با وجود جویمیه و امکانیه نمی کنند بلکه اطلاق  
 بر آن صور باشد که او تعالی شان در شان و سخصت طینت ادم بیدای از بعین  
 صبا حافرموده طینت ویرا بیدین خود نمیرداده قابله ساخته است و بعدش بر آن قالب  
 صورت احسن بناوه بنان الله جمیل جانش داده بخطاب و لغز خلق الانسان فی  
 احسن بفق لیر فر از فرموده نشاء رجب الجبال را از کمن قوه لیلعل در آورد حتی که رویت  
 خویش را نیز در آن احسن صور می نماید که این بیت زبی بر بی فی احسن صلو هر بر آن مصدق  
 است و این سرست عظم که انکشافش امر است و فقی الایمتینی و هو هذا  
 که بر صانع بصنعت کاکر خود جمیع صور مختلفه الیغالب از بیو مصنوع سازد و بخدا آن صور  
 تصویر واحد را با صور خویش مشبه گرداند و نظر ثانی خود بر آنها ملاحظه فرماید تا صور مصنوع  
 خود را بر پیکر کدام از آن مصورات با حسن صورت او از خود باشد چون نظرش بر همه  
 مصورات متشابه و سبقت آن همه را با صور حقیقی خود مختلف باعتبارات یا فیه بنام  
 تشریح نموده چون نظر خود بر تصویر واحد مشبه خویش بعد از آن را با صور حقیقی

بر احسن الصور

تشریح مصور

کتاب لطیف

اشباح من الرب والهمز ب

خود کجی اعتبارات منطبق یافته اور در حیرت عینیت خلعت عینیت پوشانند و بصفت عجب خود  
گشته تا آن صورت واحد مشبه را مشاهده کند و تارة صورت حقیقی مشبه خود را بلکه آن صورت  
واحد مشبه بر نصب العین میفرماید و در خود بگوید که من اگر چه که بصنعت کمال خود صورت  
مختلف ساختم اما این صورت واحد که مشبه بصورت حقیقی هست با حسن صور خیریت دیگر که  
بهمان گاهت ساخته لودم و نتوانم ساخت جل جلاله -  
در چنانکه است لطیف تراگر تو او را بدل تصدیق کنی بر مرتبه صد لقیست برسی یعنی اگر تو نظر  
لطیف خود را بر آن صورت واحد که مشبه بصورت صانع است یا فکلی ویرا به نسبت صورت  
صانع حقیقتا و به نسبت صورت مختلف مجازیابی و اگر تو نظر کثیف خود را بر آن صورت واحد  
مشبه بیندازی ویرا به نسبت صورت صانع صورت اعتباری و نسبت صورت مختلف صورت  
و بی بینی و اگر نظر لطیف و کثیف را جمعاً بر آن صورت واحد یا فکلی گاهت آن صورت  
را با صورت صانع بالین یابی و گاهت بالغیر -  
اگر تو نظر لطیف را بر صورت مختلف بیندازی آنها را با صورت واحد مشبه بعینیت  
اعتباری بینی و به نسبت صورت صانع غیرت نسبتی اگر نظر کثیف را بر صورت مختلف  
افکلی آنها را با صورت واحد مشبه به غیرت اعتباری یابی و به نسبت صورت صانع  
حیرت حقیقی اگر تو نظر لطیف و کثیف را جمعاً بر آن صورت مختلف بیندازی آنها را در  
ذیل آن صورت واحد مشبه به دانی با آنکه آن صورت مختلف بعلل اربعه معلول گردیده تطبیق خود  
را با صورت واحد مشبه به ناما میدارند همد بر فیه -  
و اسم مصور را من ابتداء اسم محصی لغایته اسم رفیع اندر جات صور انبساط ارباباات و  
من ابتداء اسم فلک الزهره لغایته اسم جامع جمیع اشیا مصور بر لو بات میگوشند و انبساط

اسم فلک الزهره را من ابتداء فلک العطار لغایته اسم جامع جمیع اشیا مصور مربوبات و من ابتداء  
اسم مصور لغایته اسم رفیع الدرجات صور القباضیه اربابات می گویند فافهم -

## اسم محصی و اسم فلک العطار

جمیع سجانه تعالی شان اولاً مصورات مذکوره را مشخص و منقش ساخت تا ثانیاً به تطایق  
کلی شیئی احصیناها فی ایام مبین شخصیت هر یک را علی قدر مناصب نقشیت مختلفه در  
ایام مبین نصب کرد تا آن همه را در احاطه خویش بواسطه خاص اسم حکیم در آورده نام  
محصی نام گرفت و همچنین او تعالی شان مشخصات و منقشات مصورات را من حیث الابل  
ساخته آنها را بواسطه مرکز خاص اسم جسم کل با جرم لطیفه مستیره محاط گردانید و او را با اسم  
فلک العطار و نام نهاد و اسم محصی باعتباری که خود را بر تشخصات و منقشات ارضی و سماوی  
و مابینهما محیطه الوان و کیفیات (سوارگان متحداناً و مفصلاً ناقصاً) آورده است  
رب فلک العطار گذشته و اسم فلک العطار باعتباری که در خود مشخصات و منقشات  
سماوی و ارضی و مابینهما را محاط به تکم و تقوم مختلفه (سوارگان تالیفاً متراجیا و تفریفاً  
انباطیاً) گردانیده است مرئوب اسم محصی شده -

اعلم ان رشید که احاطه اسم محصی برده نوع است یکی آنکه اسم محصی خود را بر تشخصات  
و منقشات مختلفه بر ترتیب کلیه محیط آورده آنها را در ایام مبین بجزئیات مختلفه و دشته است  
کلی نفس احصیناها فی ایام مبین بر آن دلیلست حکمی دیگر آنکه اسم محصی خود را به  
تشخصات و منقشات مختلفه ترکیب جزئی محیط گردانیده آنها را در مقام ظهوریه تقوم و تکم  
منشور نموده است و احصی کل شیئی عدل دابر آن بر اینست نفسی - فان قلت که

اسم محصی و اسم فلک العطار - جمیع اشیا مصور مربوبات و من ابتداء  
اسم مصور لغایته اسم رفیع الدرجات صور القباضیه اربابات می گویند فافهم -

اسم محصی اطلاق معنی خود بر عالم ممکنات از قبیل احاطگی میدارد و معنی اسم محیط هم بدان نطق است پس چگونه میان هر دو امتیاز نام حاصل خواهد شد.

فحقت که اسم محصی و محیط باعتبار معنی احاطگی خود مترادف اند اما باحاطه اسم محصی و احاطه اسم محیط فرق است عظیم یعنی اسم محصی احاطه خود را بر صورت مستقده متقدده از سبیل شخصیت و تثبیت جسم تعلیمی داشته است عام ازین که آنها با بنسب طایفه باشند یا با نقیض کشف (رویت) او غیر رویت) و اسم محیط احاطه خود را بر صورت نسبی و نوعیه متکثره از قبیل وضعیت و جوهرت یک مطلق نهاده است عام ازین که آنها با جرم شریف باشند یا با جسم غریب.

پس مناط اول بر مناط شخصیات و نقیضات باحاطه جسم تعلیمی بر آید و مناط دوم بر طریق جنسیت و نوعیات باحاطه جسم مطلق فقط. یعنی اگر تو شخصیات و نقیضات را باحاطه تکلمات مختلفه طولانی و ضمایم بینی پس آنها را احاطه اسم محصی کنمانی و اگر تو جنسیت و نوعیات را باحاطه اجسام مختلفه متعارف و غیر متعارف نگری پس آنها را احاطه اسم محیط دانی.

و اسم محصی را من ابتداء اسم مبین لغایه اسم رفیع الدرجات محصی انبساط اربابیات و من ابتداء اسم فلک العطاره لغایه اسم جامع جمیع کسبیا محصی مربوطات میگویند و ایضا اسم فلک العطاره را من ابتداء اسم محصی لغایه اسم رفیع الدرجات محاط انبساط اربابیات و من ابتداء اسم فلک العطاره لغایه اسم جامع جمیع کسبیا محیط شخصیات مربوطات میگویند.

### اسم مبین و اسم فلک القمر

و تعالی شانه بقره اطلاقیه خود مصورات محصیه متذکره را بتوافق مبین الله لکی الایان و الله علیه حکیم بواسطه خاص اسم حکیم لایح و آشکار گردانیده و با اسم مبین موسوم نموده

امتیاز میان اسم محصی و اسم محیط

انتساب مبین الرب و المربوب.

بجلی نامیده اسم مبین.



وایضا در تعالی شانه لوائح شخصات و منقشات مختلفه را بمعرفت جسم کل اجرامی متراکم باشد دره  
 لطیفه ساخت و او را با اسم فلک القمر نام نهاد و اسم مبین باعتباری که خود را بر شخصات و منقشات  
 نام و ناقصه للبحر و آشکار گردانیده است رب فلک القمر گشت و اسم فلک القمر باعتباریکه خود را  
 بر شخصات و منقشات لایحه منور گردانیده است مراد اسم مبین شد فان قلت که اطلاق  
 معنی اسم مبین بر آشکاریت و اطلاق معنی اسم ظاهر بر ظاهرت دلالت می کند و این آشکاریت  
 و ظاهرت با یکدیگر متحد المعنی اند پس میان این هر دو اسم فرق حقیقی چیست قلت که اطلاق  
 معنی اسم ظاهر قاضیه بر جوهریت و مادیات از سبیل لوازمات است عام از نیکه مفارقه  
 باشند یا غیر مفارقه و اطلاق معنی اسم مبین حاکمه بر شخصات و منقشات از قبیل لامحات است  
 عام از نیکه نام باشند یا ناقصه فافهم.

اعلم ان کشفید که فلک القمر لامیت دو جهت میدارد جهت اولش اینکه فلک القمر جسم  
 خویش را در نور السموات و الارض نماید و داشته بجواب جعل القمر فیهن نورا متبارک  
 آورد جهت دومش اینکه همان فلک القمر حرم خویش را در نور السموات و الارض نماید و  
 داشته بتوافق جعل الشمس در اجازت سبح الشمس مستفاد و لایحه گردانیده تا بآیه قهر هذین  
 مطابق آید پس فلک القمر در جهت اول با نور السموات و الارض للبحر بالذات آمد و در جهت  
 ثانی للبحر بالواسطه و اسم مبین را من ابتداء اسم قابض لغایه اسم رفیع الدرجات مبین  
 انبساط ارباب و من ابتداء اسم فلک القمر لغایه اسم جامع جمیع اشیا مبین بر ربوبات میگویند  
 و فلک القمر را من ابتداء اسم مبین لغایه اسم رفیع الدرجات مبین ارباب و من ابتداء اسم کره  
 مار لغایه اسم جامع جمیع اشیا مبین بر ربوبات میگویند

اسم قابض و اسم کره مار

ابتداء مبین الرب و المراد بالبحر لایحه اسم فلک القمر. شانه اسم مبین اسم ظاهر. بحیث خود را اسم ظاهر

جلی سیر اسم قابض - جلی حرقت اسم کره ناره - قویین اسم قابض - قویین اسم کره ناره - قوت کون - قوت میگون - اسباب زمین الرب البرود

حق سبحانہ تعالیٰ شانہ اولاً در نور السموات والارض شخصیات و نقشیات مصورات را لایح و آشکار نمود و ثانیاً خود را بر آنها بکلمه خود قبضت الینا قبضتاً یسیراً بواسطه خاص اسم حکیم قابضاً بالیسر آورده با اسم قابض تمام یافت و ایضاً و تعالیٰ شانہ اولاً در نور السموات والارض فلک القمر بسراج الشمس مستفاد کنانید و ثانیاً او را بطلبین مثلهم کمثل الذی اسلو قد فالافلاک اهداءت ما حواله بواسطه خاص اسم حکیم کل در چیز احراق مستوقد انبساط و بندگی شکل کرد و تیر نارید ساخته او را بکره ناره موسوم گردانید و اسم قابض باعتبار یک بقوه اطلاقیه خود بر شخصیات و نقشیات لاسم قابضاً بالیسر گردیده است بکره ناره شد و اسم کره ناره باعتبار بقوه تقیدیه خود شخصیات و نقشیات لاسم قابضاً بالیسر گردیده است مربوط اسم قابض علم اے رشید که اسم قابض خود را بداعتبار می نماید اول انکه اسم قابض بقوه تقیدیه خود شخصیات و نقشیات مصورات را بحکم تعلیمی کلیتہ گردانید قابض انکلیتہ دوم اینکہ اسم قابض بقوه قابض خود شخصیات و نقشیات مصورات را بحکم تعلیمی جزئیہ آورده قابض البعض شده همچنین کره ناره دو اطوار دارد یکی انکه کره ناره در خود شخصیات و نقشیات مصورات را من حیث المجموع ساخته مقبوض انکل شده است و دیگری اینکہ اسم کره ناره در خود شخصیات و نقشیات مصورات را با سلاح تامر بثبوت داشته مقبوض البعض بوده پس اسم قابض باعتبار کمال شخصیات و نقشیات مصورات را سوار کان کلیتہ او جزئیتہ قابض انکل کرده است لکن لکن گشته و اسم کره ناره باعتبار کمال شخصیات و نقشیات مصورات را سوار کان مولفاً او مفرداً مقبوض انکل گردانیده است لکن لکن گردیده

و اسم قابض را من ابتدا را اسم حی لغایت اسم رفیع الدرجات قبض انبساط اربابات و من ابتدا را اسم کره ناره لغایت اسم جامع جمیع اشیا قابض مربوطات میگردانید و ایضاً

اسم کره نار را من ابته اور اسم قابض لغایته اسم رفیع الدرجات مقبوض اینامات و اسم جبار  
 اسم کره نار لغایته اسم جامع جمیع اشیا مقبوض بر لوبات میگویند.

## اسم حی و اسم کره هوا

او تعالی شانه مصورات باسطه قابضه را عام ازینکه تا مبد باشند یا ناقصه ملاحظه فرمود و اثرها  
 او تعالی که موثر حقیقت آنهمه را نفوس الله لا اله الا هو المحی القیوم بواسطه خاص  
 اسم حکیم حی القیوم گردانیده با اسم حی موسوم شد و همچنین او تعالی شانه مصورات ملحوظه متذکره  
 را به تطابق ارسل الریح در آن واحده و بالا گردانیده موثر آتش را بواسطه خاص اسم حکیم  
 کل به میت کرد و بهوانیه ساخت و او را به کره هوا موسوم کرد و اسم حی باعتباریست که به اثر فسیله  
 تا مده خود مصورات باسطه و قابضه را به حی القیوم آورده است رب اسم کره هوا شد و اسم  
 کره هوا باعتباریست که به اثر انفعالی کلیه خود مصورات تا مده و ناقصه را بمتاثرات ذاتیه و  
 عرضیه گردانیده است مرلوب اسم حی گشت.

اعلم ان رشید که اثر اسم حی بر دو نوع است اولش آنست که اسم حی اثریست من الله  
 تعالی بالذات گرفته موثر بالاطلاق گشته است. والله لا اله الا هو المحی القیوم بر آن  
 موکد است. دومش اینست که اسم حی اثریست عن الله تعالی بالذات گرفته موثر بر بساط  
 تقیدیه گردیده است و آیه ارسل الریح بر آن موید پس در نوع اول اسم حی که در خود  
 اثریست بالذات از قبیل اطلاق داشته است ملحق با سایر سلبیه شده و در نوع دوم در خود  
 که اثریست بالذات از قبیل سلبیه تقیدیه بنا داده است ملحق با سایر اصنافیه گردیده و  
 بهرین منطه اثر کره هوا نیز بر دو صفت است یکی آنکه اسم کره هوا از وجهیکه من الله تعالی

اسم کره نار را من ابته اور اسم قابض لغایته اسم رفیع الدرجات مقبوض اینامات و اسم جبار  
 اسم کره نار لغایته اسم جامع جمیع اشیا مقبوض بر لوبات میگویند.  
 اسم کره نار لغایته اسم جامع جمیع اشیا مقبوض بر لوبات میگویند.  
 اسم کره نار لغایته اسم جامع جمیع اشیا مقبوض بر لوبات میگویند.  
 اسم کره نار لغایته اسم جامع جمیع اشیا مقبوض بر لوبات میگویند.

فزیلہ است متاثر بحی القیوم شدہ یہ تقیدات قابضہ نامہ موثر گردیدہ است و دیگر سے اینک اسم  
 کرۃ ہوا الذی وچیکہ عن اللہ تعالیٰ مرسلہ است متاثر بحی القیوم گشتہ بہ تقیدات قابضہ ناقصہ  
 موثر بودہ است پس در صفت اول کہ کرۃ ہوا اثر سے در خود از حی القیوم بالذات داشتہ است  
 راجع بہ اسباب مغشور و طیبہ آبیہ آمدہ۔ و در صفت دوم کہ کرۃ ہوا اثر سے در خود از حی القیوم بالذات  
 نہادہ است مرجع بہ اسباب شرابیہ کونینہ گشتہ۔ و اسم حی را من ابتداء اسم محی لغایۃ اسم رفع الدرجات  
 حی انبساط اربابات و من ابتداء اسم کرۃ ہوا لغایۃ اسم جامع جمیع اشیاء حیات مربوطات میگونید  
 و اینصفا اسم کرۃ ہوا را من ابتداء اسم حی لغایۃ اسم رفع الدرجات حی انبساط اربابات و من  
 ابتداء اسم کرۃ ہوا لغایۃ جامع جمیع اشیاء حیات مربوطات میگونید۔

## اسم محی و اسم کرۃ مار

و حق تعالیٰ شایانہ موثرات صور میرور یہ را کہ فی لیس الصرف منہک بودند بجز اسے ان  
 ذالک المحی الموقن و هو علی کل شیء قدیر بواسطہ خاص اسم حکیم با کثرت مختلفہ کثرت  
 نمودہ بجانب ایسہ مکانیہ در آورد و باسم محی موسوم گشت و اینصفا و تعالیٰ شایانہ آن صور  
 مکانیہ کثرتہ را بہ ترشحات اثر محی خود بہ توافق کل شئی حی من المار بواسطہ مکرر خاص اسم  
 جسم کل بہت کرو یہ مانیہ جیسا ساخت و اورا بہ کرۃ مار نام نہاد۔ و اسم محی باعتبار کہ در خود  
 اثر محی را اطلاق داشتہ است سطحاً صورتیہ صرفیہ را بہ طبقات ایسہ مکانیہ محی گردانیدہ  
 رب اسم کرۃ مار آمد و اسم کرۃ مار باعتباریکہ در خود موثر محی را تقیید نہاد و است طبقات  
 ایسہ مکانیہ را کثرت بہ بہت کرو یہ مانیہ ساختہ مرئوب اسم محی شد۔  
 اعلم کہ رشید کہ اسم محی در خود اثر سے بالاطلاق داشتہ مجردات عالیہ را کہ مفارق اند

اقتساب من الرب و المربوب۔ کلمۃ انبساط اسم محی۔ کلمۃ کرۃ مار۔

واعیان ثابتہ را کہ قدیم اند موثر میگردد و این موثر محی برد و صفت است یکے موثر اجمالیہ  
 کہ سے در آن واحدہ اعیان ثابتہ را فیض اقدس موثر گردانیدہ موثر و موثر را در حین  
 اثر یعنی تمامہ مدار و دیگرے موثر تفصیلیہ کہ سے در آنات تالیہ مجردات عالیہ را  
 بہ فیض مقدس موثر گردانیدہ موثر و موثر را در حین اثر بہ غیرت تمامہ می بند چون آن موثرات  
 اجمالیہ و تفصیلیہ در عالم اطلاق و تقید با طوار جداگانہ موثر گشتہ را محالہ در عالم مادیات کہ  
 موالید ثلاثہ اندیز موثر خواہند شد۔ و آنانکہ چند وجوہ مغلغاة جعل عالم را سوارکان مجرداً  
 او مادیات بلا موثریت موثر محمول کرده اند خطر محض خورده اند و ہمین منط اسم کرہ مار در خود  
 اثرے بالتقید بناوہ عالم جایزات قابضہ باسطہ را موثر بہ قوہ و فعل میگردد و این  
 موثر مانیہ برد و قسم است یے موثر بالقوہ کہ سے عالم جایزات بالقوہ را سوارکان قابضاً  
 او باسطاً موثر گردانیدہ آنہا را در مقام عمومیت بناوہ است و کل شیء حی من الماء برآن  
 است لایست لامع و دیگرے موثر بالفعل کہ سے عالم جایزات بالفعل را سوارکان انسانا  
 او حیوانا موثر گردانیدہ او شان را در مکان خصوصیت داشته است و آیتہ انا خلقنا  
 الانسان من نطفة امشباح بنتیہ فجعلناہم جميعاً بصیبا برآن برانیت قاطع  
 قند بر فیہ۔ و اسم محی را من ابتدا را اسم میت لغایۃ اسم رفیع الدرجات محی انبساط اربابیات  
 و من ابتدا را اسم کرہ مار لغایۃ اسم جامع جمیع اشیا محی مربوطات میگویند و ایضا اسم کرہ مار را  
 من ابتدا را اسم محی لغایۃ اسم رفیع الدرجات محی اربابیات و من ابتدا را اسم کرہ تراب  
 لغایۃ اسم جامع جمیع اشیا حیات مربوطات میگویند۔

اسم میت و اسم کرہ خاک

اسم انبساط اربابیات  
 اسم انبساط اربابیات  
 اسم انبساط اربابیات

تجلی تصرف اسم ممیت - تجلی تصرف اسم کره تراب - تصرف مختلفه اسم ممیت - تجلی تصرف اسم کره تراب - تصرف مختلفه اسم ممیت - تجلی تصرف اسم کره تراب - تصرف مختلفه اسم ممیت

و حق سبحانه و تعالی شانہ اولاً موثرات ایسی امکانیہ را مقنن و عاقل ساختہ موثریت بہت اہم را بروز  
میشاق تا اجل مستی وعدہ بہا و وثایق او شان را بحکم و ہوشی و ہمیت و الیہ ترجیحون  
بواسطہ حاصل اسم حکیم متصرف الی البطن میگرددانہ و باسم ممیت موسوم شدہ همچنین او تعالی  
شانہ برائے استوار ایسی امکانیہ مذکورہ بفرمان و هو الذی جعل الکبریا درض ہر ایشا  
و السماء بیاء بکرہ مائتہ بواسطہ حاصل اسم جسم کل ملاحظہ فرمود چون اثر ملاحظہ اش در  
پذیرفت پس او خود را بہ ہمیت تکاشف کرد و رسانیدہ باسم کرہ تراب موسوم گردیدہ و اسم  
ممیت باعتباریکہ در خود تصرف اطلاقہ فعلیہ داشتہ ایسا امکانیہ را متصرف میگرددانہ  
کرہ تراب آمد و اسم کرہ تراب باعتباریکہ در خود تکاشف تقیدیہ انفعالیہ بہا و خود را  
فرایش ایسی امکانیہ میسازد و مرئوب اسم ممیت شدہ

اعلم کہ رشید کہ اسم ممیت بہ تصرف اطلاقہ خویش را بر عالم جائزات مطلقاً میدارد  
سواء مکان بالفعل او بالقوة اما تصرف اطلاقہ و سے بر عالم بالفعل کہ ذی روح اندرین منظر  
می باشد کہ اولاً او شان را بخواہد صفات جسمانی معروض میسازد و باز شرح القیوم را کہ بدو  
فی و عاز الدہر قائم اند متصرف الی البطن میگرددانہ و آیتہ فرماید کہ تو الیہ ترجعون  
بر آن تصرف عاید است و بر عالم بالقوة کہ غیر ذی روح اند سابقاً اسباب غیر معینہ پیش  
آورده آخر اثر مائتہ تقیدیہ را کہ از در نظام آفاق منور و مثرانہ متصرف میگرددانہ و نفس  
کمثل الغیب اعجاب الکفار بنانہ شرح و تزییدہ مضطر انرا کون حطاً ما بر  
این تصرف شاہدہ در اینجا کلمتہ ایست تطیف از قبیل نسخ اسم مجید کہ بر شرح صدم  
مکشوف نمود یعنی

اسم ممیت ظہور اسرار مشروطیہ زامن کل الوجوہ از عالم سفلی کہ باطن است بہ عالم علوی کہ

صادره است پس تعاقب متصرف میگرداند حتی که ظهور آن اسما را از خارج کلیتاً مسدود و منحرف  
 می سازد زیرا که ظهور اسما در شرط و طیه الهیه بر عیان خارجیه شرط باشد با شرط آمده است. و اوقات  
 الشرط فاعل الشرط و ایضا اگر آن اسم ممیت منطهرات سفلیه را بعالم علوی متصرف نگردد پس  
 ظهور اسما در شرط و طیه را در خارج و انما لازم آید که شرط آنها که عالم جائزات اند شایان کون  
 وقتاً گذشته و مالک یوم دین در یوم دین حکم من العباد الیوم لله الواحد القهار  
 بر که مالک صادر فرموده پس لایح شد که تصرف اسم ممیت ظهور اسما را کبیه شرطیه را متصرف  
 کردن است از حاله به حاله. و از قبیل سلطنت محضه زیرا که هر وجودیکه از لیس تصرف  
 الیس امکانیه موجود شده است اگر در این تصرف از تصرفات اسما را کبیه متصرف کنی گوی  
 آن را سلب محض نخواهی یافت که سلب محض ناشی است. و لایحی عبادک که ظهور اسم  
 اسما در شرط و طیه در عالم جائزات الی جائز الوجود و شرط گذشته اند اما تصرف اسم ممیت بر عالم  
 جائزات الی یوم الدین دائم و قائم است فافهم و ایضا کراهه تراب در خود قوه تقییدیه نهاده  
 بکراهه نایه تکلیف پیدا نموده از مرتبه لطیفه و مرتبه کثیفه خود آورد دست نشانده استوار ایسی  
 امکانیه گشت تا آن ایسی امکانیه در نظام الافاق مرکز تصرف اسم ممیت باشند و آیه المجدل  
 الارض کفانا حیاء و اهلنا بر آن بزمین است. بتبیه کسانی که بوجه حوادث ناقصه خود  
 را در صراط صفا مغلوب النفس آورده استوار خویش را در حیطه کراهه تراب و کراهه اند در دم آخر  
 از تصرف اسم ممیت خایف شده دست پیمات می زنند. و لایقنوه ابدی با قلمت  
 ابدی هم بر آن ویست. لامع و کسانیکه بوجه حسنات تامه خود را در صراط مستقیم تشریف آورده  
 استواریمت را از کراهه تراب و از کراهه در صراط الدین الغمت علم هم نهاده اند اما تصرف  
 اسم ممیت متمنی میشوند فتنه الموت انکنه صادقی بر آن بر نیست قاطع. و



عند الموت ان تصرف و سه پروم و هر آن خبردار بلکه تصرف و بران نصب العین میکنند و آیه  
 الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزون بر آن مصدق است و کلبی در تفسیر  
 ملک الموت دفعه و احدی نومی افتد الا باذن الله و اسم محبت را من ابتداء اسم عزیز لغایت  
 اسم رفیع الدرجات تصرف انبساط ارباب و من ابتداء اسم کره تراب لغایت اسم جامع جمیع  
 اشیا تصرف مربوطات میگویند و ایضا اسم کره تراب را من ابتداء اسم محبت لغایت اسم  
 رفیع الدرجات تصرف ارباب و من ابتداء مرتبه جماد لغایت اسم جامع جمیع اشیا تصرف  
 مربوطات میگویند.

## المیزان الساس فی ود الاسما السبعه من الایة الکتوبیه ما یتعلق بها

### اسم عزیز و اسم مرتبه جماد

حق سبحان و تعالی شانه حکمت بالغه خویش بر آن ایبه مکانیه قابضه بواسطه بموجب کار الله  
 عزیزنا حکما بواسطه خاص اسم حکیم مستولی گردیده با اسم عزیز موسوم شد و محنین او تعالی شانه  
 کره ترابیه کثیفه را بر کره مایه لطیفه نفحات الی سخیل الارض هاد افراش کرد و او مجرد  
 افراش گشتن خود بر تزلزل آمد ابتدا و تعالی شانه حکمت بالغه خود بر آن فرش کثیفه ترابیه حمال را  
 بموجب و الحبال و نادا بواسطه خاص مرکز اسم جسم کل ارسا کرد تا آن کره ترابیه متزلزله مستقیم  
 بماند و نشان استوار ایسه مکانیه را متکون گرداند و او را مرتبه جماد نام نهاد. و اسم عزیز باعتباریکه  
 استیلا خود را بر ایسه مکانیه مختلفا داشته است رب مرتبه جماد شد. و اسم مرتبه جماد باعتباریکه  
 استوار خود را با کره ترابیه مستقیما نهاده است مربوط اسم عزیز گشت.



اعلم ان اسم رشید کہ اسم عزیز و وجہ است اول انکہ اسم عزیز استیلا راطلاقہ خود را بر الیہ  
 امکانہ بحیثیت کلمت میدارد و نام از انکہ آنها باسطہ لطیفہ باشند یا قافیضہ کثیفہ و دوم انکہ اسم  
 عزیز استیلا راطلاقہ خود را بر الیہ امکانہ بحیثیت جزئیات دارد و نام از انکہ آنها قارہ باشند یا غیر  
 قارہ متحدہ باشند یا منثشرہ و ایضا مرتبہ جماد بر دو جهت است یکی انکہ مرتبہ جماد خود را بر کرة  
 تراب من حیث السویت مستولی گردانیدہ و بر ایہ استوار آورد تا در و تزلزلے نہ افتد و دیگرے  
 اینکہ مرتبہ جماد خود را با کرة تراب بحیثیت مختلفہ مستوی گردانید تا بر سطح کونہ در وے تزلزلے رو  
 نہ نماید۔ و جعلنا قفار و اسی شاطحات بر آن موکد است۔  
 و اسم عزیز را من ابتداء اسم رزاق لغایۃ اسم رفیع الدرجات عزیز انبساط ارباباات و من ابتداء  
 اسم مرتبہ جماد لغایۃ اسم جامع جمیع اشیاء عزیز مر لوبات میگویند و ایضا مرتبہ جماد را من ابتداء  
 اسم عزیز لغایۃ اسم رفیع الدرجات مستولی ارباباات و من ابتداء مرتبہ نباتات لغایۃ جامع  
 جمیع اشیاء استیلا مر لوبات میگویند۔

### اسم رزاق و اسم مرتبہ نباتات

حق سبحانہ و تعالی شانہ استیلا راطلاقہ خویش را بر اسے نشو و نما صورتی ایسا مکانیہ بہ مطابق  
 و اللہ یبسط الرزق لمن یشاء بواسطہ خاص اسم حکیم در نظام الافاق بہ نحو باسطی  
 شد و با اسم رزاق موسوم گشت و همچنین او تعالی شانہ استیلا راطلاقہ خویش را بر اسے نشو و  
 نمائی مصورات ایسیہ امکانیہ تجلی شد شفقنا الارض شفا فانبتنا فیہا حیا و حیثا و  
 قطبا و زیتونا و نخلا و حلائق غلبا و فاکهة و ابا متاعا لکم و لانعامکم کثیرا  
 خاص اسم حکیم کل بہ نحو قافیضہ مستولی گردانید و اورا بر مرتبہ نبات نام داشت و اسم رزاق را بختی

عزیز  
 جماد  
 مرتبہ  
 اسم  
 رزاق  
 و  
 اسم  
 مرتبہ  
 نباتات  
 و  
 اسم  
 رزاق  
 و  
 اسم  
 مرتبہ  
 نباتات

در خود استیلا را اطلاق کرده است به منزله تخیلی گردیده است رب اسم مرتبه نبات شده و اسم مرتبه نبات باعتباری که در خود استیلا را اطلاق نموده به نحو قابضه تخیلی شده است مربوط اسم رزاق گشت -

احکامی که رسید که اسم رزاق بر دو وجه افاضه میابد اول آنکه اسم رزاق با استیلا اطلاق خود مرتبه نبات من حیث بی رابا اطلاق قابض گشته است که بنوائت باطیبت -

و دوم اینکه اسم رزاق با استیلا اطلاق خود نباتات متنوعه را بنحواص مختلفه آنها باقیه قابض شده است که بنوائت باطنیت و ایضا اسم مرتبه نبات دو قوه دارد یکی آنکه مرتبه

نبات خویش را بر ایسیه امکانیه من حیث بی به نوعاً میگرداند تا از قوه نامی و سه دائرة ایسیه امکانیه به نموس کلیه پذیر آید و دوم اینکه مرتبه نبات بوجه قوت نمو خویش را بر ایسیه

امکانیه مختلفه به نحو خاصه می رساند تا از قوه نامی و سه دائرة ایسیه امکانیه به نحو جزئی در آید و اسم رزاق را من ابتداء اسم بذل لغایه اسم رفیع الدرجات رزاق اجناس اربابیات و

من ابتداء اسم مرتبه نبات لغایه اسم جامع جمیع اشیا رزاق مربوط میگویند - و ایضا اسم مرتبه نبات را من ابتداء اسم رزاق لغایه اسم رفیع الدرجات مرزوق اربابیات و من ابتداء اسم مرتبه حیوان لغایه اسم جامع جمیع اشیا رزاق مربوط میگویند -

### اسم بذل و اسم مرتبه حیوان

اولی شانه حکمت بالغه خویش منو باسطه و قابضه متذکره را بموجب اولی درونا خلفنا لهم صا عملت ایدینا انعامهم لها مالکون و ذللتنا هالم فضهار کونهم و منها یا کون - بواسطه حاصل اسم حکیم بسببگونگی در آورد و با اسم بذل موسوم شده و همچنین

فصلین هم رزاق قوتین اسم مرتبه نبات اشتیاب بین ارباب و المربوب کجلی بذله اسم بذل - کجلی بذله اسم مرتبه حیوان -

او تعالیٰ شانه حکمت اطلاقیه خویش آن ایسب امکانیه نامیه را بر کز خاص اسم جسم کل با جسم  
 طایره و هاشیم مجسم ساخت و او را مرتبه حیوان موسوم کرد و اسم مذک را باعتبار یک حکمت بالغه خود  
 ایسب امکانیه را به سترگونی آورده است رب مرتبه حیوان شد و اسم مرتبه حیوان باعتبار ک  
 حکمت الهیه خود ایسب امکانیه را به تلبسات مختلفه مجسم ساخته است مرلوب اسم مذک است -  
 اعلم ان کشفید که اسم مذک بقوه اطلاقیه خود مرتبه حیوانیه کلیه را بحیثیت کلیه و حیوانیه جزئیه  
 را بحیثیت جزئیه به تدریج آورده است و این تدریج حیوانیت بدو اطوار انسان را ندلول  
 میکند یکی آنکه تدریج حیوانی در انسان بوجه تناول اغذیه لطیفه نباتیه پیدا شود و قوه نامیه  
 بر مستولی گردیده و بر اندلول میسازد چنانکه قوم موسی علی نبینا علیه الصلوٰة والسلام گفت  
 اذ قلتم یا موسیٰ لن نصبر علی طعام واحد فادع لنا ربک فخرج لنا ما اتعنت  
 الارض من بقاها وقاعها وقورها و عدها و بصلها قال استبدلوا الذی  
 هو ادنی بالذی هو خیر ارجو انکم ما سألتم و ضربت علیهم  
 الذلّة و المسکنة و با و ابغضب عن الله ذلک بانهم كانوا یکفرون و دیگر  
 اینکه تدریج حیوانیت در انسان به تقرب از دواجیت پیدا میشود و تقرب از دواج شهبوات  
 نفسانیه را غالب آورده و بر اندلول میگرداند زیرا که تقرب مذکور منقلح تدریج حیوانیت چنانچه  
 او تعالیٰ شانه آدم و حوا علی نبینا علیهما الصلوٰة والسلام را براس تسکن حثت حکم فرمود و آدم  
 و حوا بعلیه نفسانی خویش که فایزانه بود به از دواجیت متقرب گشته و از جنت سلطیه تدریج  
 اخراج یافتند که فاحر حها هم کانا فیه بر آن صدق است -  
 لایحقی علیکم که او تعالیٰ شانه مرتبه ایسب امکانیه را بواسطه اسم مذک به سترگونی آورده است  
 درین صحت صالح یعنی آن مرتبه حیوانیه توجه خود را به سترگونی خود از عالم علوی به عالم غلیظ

اطوار تدریج حیوانیت

حاصل صحیح

به بند و نظر خویش را من الله تعالی گردانیده با سوی الله یار د و تعزز شریفه قویه با به تدلیل  
 غریبه ضعیف بریزد و عصمت الانسان نفس و ان النفس را فی الاسواق بالتفحش نه بریزد و  
 رواه کبریا فی ان الله خلق آدم علی صورته را مرقع کند و خویش را در مقام ذلالت  
 متلبس گردانیده در بقعه عبدیت به نشاند و محمود حقیقی عاید و راجع آید تا همگی میرات که عالم غیب  
 مشین و مثبت اند از نظرش مفقود شوند فتنه بر فیه -

و اسم مذل را من ابتدا اسم قوی لغایه اسم رفیع الدرجات مذلول انبساط ارباباات و من  
 ابتدا اسم مرتبه حیوان لغایه اسم جامع جمیع اشیا مذلیل مریوبات میگویند و ایضا اسم مرتبه حیوان  
 را من ابتدا اسم ملک لغایه اسم جامع جمیع اشیا ذلیل مریوبات و من ابتدا اسم قوی لغایه  
 اسم رفیع الدرجات مذلول ارباباات میگویند -

## اسم قوی و اسم مرتبه ملک

حق سبحانه و تعالی شانه بقوه اطلاقیه مرتبه حیوانیه مذلوله را بتوافق الی علیه لقوی ا  
 بواسطه حاصل اسم حکیم تلبسات متکثره متنوعه پوشانیده با اسم قوی نام گرفت و همچنین او  
 تعالی شانه بقوه فعلیه اطلاقیه مرتبه حیوانیه را بموجب جاهل الملائکه رسلا اویله  
 اجنه بمرکز خاص اسم حکیم کل به اکتشاف رقیقه کتشف گردانیده او را بر مرتبه ملک نام نهاد  
 و اسم قوی باعتباری که در خود قوه فعلیه داشته تذلیل ایسه امکانیه را به قوه لطیفه تقوی  
 گردانیده است رب اسم مرتبه ملک آمد و اسم مرتبه ملک باعتباری که در خود قوه انفعالیه  
 داشته محبات ایسه امکانیه را باکتشاف رقیقه آورده است مریوب اسم قوی آمد - میرا  
 اعلم ان رشید که اسم قوی در خود تنوعات متعدده داشته است یعنی اسم قوی خویش

انتساب بین الرب و المرئوب - تجلی قویه اسم قوی - تجلی رقیقه اسم مرتبه ملک - تنوعات ارباب اسم قوی -

پہلبسات قویہ مقوی گردانیدہ گاہے بہ تنور تاسی نماید گاہے پہلبسات لطیف گاہے بالوان  
 مصفا گاہے بہ لوا معات <sup>مطہ</sup> پلس متوجعات اریعہ مذکورہ در ماہیت اسم قوی ستر اند و ماسوار  
 آہنا کہ دیگر الوان مختلفہ انداز ماہیتش خارج کا للوازم . و ایضا اسم مرتبہ ملک در خود تلبسات  
 متعددہ داشته است یعنی مرتبہ ملک تلبس قویہ خود را تارہ بہ جسم منورہ میگرداند تارہ بہ جسم مضیا  
 تارہ بہ جسم مصفا تارہ بہ جسم لطیف پس تلبسات اربوہ متذکرہ در کہنہ اصلی مرتبہ ملک موقوف اند  
 و سوا آہنا کہ دیگر تلبسات مثلویہ متکثرہ اند در ضمنش مندرج .

و اسم قوی را من ابتدا را اسم لطیف لغایہ اسم رفیع الدرجات قوی انبساط اربابیات و من  
 ابتدا را اسم مرتبہ ملک لغایہ اسم جامع جمیع اشیاء قوی مربوطات میگویند ایضا اسم مرتبہ ملک  
 را من ابتدا را اسم قوی لغایہ اسم رفیع الدرجات مقوی اربابیات و من ابتدا را اسم مرتبہ  
 جن لغایہ اسم جامع جمیع اشیاء مقوی مربوطات میگویند .

## اسم لطیف و اسم مرتبہ جن

جن جسمانی و تعالی شانہ بقوۃ اطلاقہ خود را سے لطیف را بہ تلبسات رقیقہ سوار کان ذو وضع  
 او غیر ذو وضع بہ تطابق و هو اللطیف الخیر بواسطہ خاص اسم حکم پوشانیدہ و باسم لطیف  
 موسوم شدہ و پختن و تعالی شانہ بقوۃ اطلاقہ خود جسمانیات مختلفہ را بحکم خلفنا الجنان من  
 مارج من نار پھر کر خاص جسم کل از جسم رفیق بحکم لطیف سوار کان مجسا او مکتلا آورد و اورا مرتبہ  
 جن موسوم کرد و اسم لطیف باعتبار کہ بہ قوۃ اطلاقہ خود ایسی امکانیہ متنوعہ را در داعی لطیف  
 پوشانیدہ است رب مرتبہ جن آمد و مرتبہ جن باعتبار کہ بہ قوۃ تقیید خود اجسام ایسی  
 امکانیہ را از جسم رقیقہ بحکم لطیف آوردہ است مربوط بہ اسم لطیف گشت .

استیاب میں ان کے لئے لکھو یہ تلبسات اربوہ اسم مرتبہ ملک  
 بخالی لطیفہ اسم لطیف  
 بخالی جسم اسم مرتبہ جن

انتساب بین الرب واللم ربوب

بخلق معرزه اسم جامع - بخلق محسنه اسم مرتبه انسان

اعلم ان رشید که اسم لطیف در خود اختیار نامه داشته گاهی خود را در عالم حسن باطن  
مختلف مینماید و گاهی خود را از عالم حسن غیر ذو وضع ساخته در چیز لطافت مستر می دارد  
مركز لطافت را در زاویه لطیف خویش دایماً محفوظ می نهد. و همچنین مرتبه جن بحبت قوه  
تقدیه خود را تارة در عالم شهادت بحکم لطیفه مجسم ساخته به شخصات موالید ثلاثه طولاً او  
عرضاً قویلاً و ضعیفان می نماید و تارة خود را بحکم موضوعه میدارد ولی استوار شخصیت را در چیز لطافت  
ستویا میدارد و اسم لطیف را من ابتداء اسم جامع لغایه اسم رفیع الدرجات لطیف انبساط  
اربابیت و من ابتداء اسم مرتبه جن لغایه اسم جامع جمیع اسماء لطیف مرویات میگویند. و این  
مرتبه جن را من ابتداء اسم لطیف لغایه اسم رفیع الدرجات جسم انبساط اربابیت و من ابتداء  
اسم مرتبه انسان لغایه اسم جامع جمیع اسماء لطیف مرویات میگویند.

### اسم جامع و اسم مرتبه انسان

حق سبحانه و تعالی شانۀ بموجب ربنا انک جامع الناس لاریب فیه - بقوه جامعۀ اطلاقیه  
خود اریب امکانیه لطیفه را بواسطه خاص اسم حکیم لبس نظام الآفاق پوشانیده تا وجه جامعیتش  
بتمیس و کسوس نه نماید و باسم جامع موسوم شد و همچنین او تعالی شانۀ بقوه جامعۀ اطلاقیه  
خود اولاً اجسام لطیفه را بفجوات خلق الا انسان من صلصال به مرکز خاص اسم حکیم کل به  
اجسام کثیفه آورد و ثانیاً دیر به مصداق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم و تقویم  
حسنه ساخته مرتبه انسان نام داشت و اسم جامع باعتبار قوه جامعۀ اطلاقیه خود را با کثافت  
کثیفه کلیه آرد که گرانیده است رب مرتبه انسان شد و مرتبه انسان باعتبار قوه تامة  
تقدیه خود را از جسم لطیف حکیم کثیفه آورد و به تقویم حسنه ساخته است مروب باسم جامع گشت.

اعلم ان رشید کما اسم جامع تجلیات متعددہ متوالیہ میدار دیتے اسم جامع کجا معیت اظہار  
 خود گاہے لغواتے ہو اکا اول در مرتبہ حضرت جمع ہمہ صور اعیان حینہ و خارجہ رامن حیث  
 الہدایت میدار دتا آن صور مختلفہ در سببہ اولش بہ حیثیت تامہ باشند و گاہے بموجب  
 ہو اکا خود در عالم تفرقہ وجودات مختلفہ متکثرہ رامن حیث الہدایت موجود میگرددان آن وجودات  
 مختلفہ بر تین حیث ہی اومن حیث الافراد ساخته شوند و گاہے بمصداق ہو الظاہر  
 تجلیات باطنہ را در عالم ظہور بخوار و اعراض ظاہر آرد و گاہے بنشار ہو الباطن لامعا  
 ہو الظاہر را در عالم حقانہ جایز الوجود بہ باطن و از باطن بہ باطن البطون اعیاناً و شعونا  
 میسازد و گاہے تجلیات متعددہ را در آن واحد تجلی بالمجموع میسازد و گاہے من حیث  
 التفاریق و التفاضیل بسبب تعاقب و تسلسل میگرددند بر چہنین مرتبہ انسان کیفیات متواترہ  
 متکثرہ میدار دینے مرتبہ انسان بقوۃ جامعہ خود تارہ بہ تجلی ہو الاخر متجلی گردیدہ پس  
 نظام الافاق می پوشد تا سایان احکام و آثار خارجہ گردیدہ مصداق اتم ظہور شود و تارہ  
 بہ تجلی ہو اکا اول تجلی شدہ مزج تفرج عالم خلق می باشد تا فشار کل شی بر جمع الے  
 اصلہ بر آید و تارہ بہ تجلی ہو الظاہر متجلی بر آید گردیدہ جمال اسن تقویم راجعی نماید و  
 تارہ در جز استوار مستوی گشتہ تکمال اتساع متسع میشود و تارہ باضافات ایجابیہ و سلبیہ  
 شدہ از عدم و فائنا بالوجود بودہ باشد و انت خبر کہ لفظ انسان بوجہ ما خود گشتن خود بلطف  
 النفس جوہر النفس را در مابیت خویش ظاہر باحسن و باطناً بالعشق نہادہ مرات و حاجت  
 ان اعرف کہ حب و ایتست میگردد و تا ناکہ لفظ انسان را ما خود بلطف انسان گرفتہ اند  
 انسان محض او شانت زیرا کہ معنی لفظ انسان فراموش کردن است چیرہ را  
 بر سببے کہ ذکر شدہ بفراموشی در آمدہ در خزانہ حافظہ ذکر محفوظ ماند و بوقت ذکر ذکر در

اسات متواترہ اسم جامع  
 کیفیات متواترہ اسم تراش  
 اسات انسان بلطف انسان



ذکر پیداکر تو لفظ انسان را بلفظ نسیان خود گیری جمیع افعال و اعمال انسانی را سوار گان  
 معاشیا و معاویا بفرا موشی مانند لازم خواهد آمد و وجود انسانی منع نسیمتیا خواهد کرد  
 و این خلاف واقع است فان قلت که در قول اهل عرب الانسان مرکب من الحنطار  
 و النسیان لفظ نسیان نیز مندرج در شان انسان است فلیکف لا يتصور ان يكون الانسان  
 ما خود ابا نسیان - قلت ترکیب شے پشیمار متضاده دیگر است و ما خود شے پشے  
 واحد دیگر و این ما میت خویش را بذات شے من حیث الحقیقت دارد و ان ترکیب خویش را  
 خارج عن شے من حیث الجاز قد بر فید - و اسم جامع را من ابتداء مرتبه خویش لغایه اسم  
 رفیع الدرجات جامع انبساط اربابیات و من ابتداء اسم مرتبه انسان لغایه اسم جامع جمیع  
 اشیا جامع مروبات میگویند - و ایضا مرتبه اسم انسان را من ابتداء اسم جامع لغایه اسم  
 رفیع الدرجات جمع اربابیات و من ابتداء مرتبه خویش لغایه اسم جامع جمیع اشیا مجموع  
 مروبات میگویند -

## اسم رفیع الدرجات اسم مرتبه انسان کامل

چون حق سبحانه و تعالی شانز اولاً ایسیه امکانیه را با کائنات کثیفه کثیف فرمود و ثانیاً ویرا  
 تسویه داده نقطه مقابل ظهور خویش گردانید و ثالثاً بر آنها نفوس رفیع الدراجات  
 ذوالعرش تلقی فرمود من امریه الی صلیبنا من عباده بواسطه خاص اسم  
 حکم امر فرمود و باسم رفیع الدرجات موسوم گردید و محنین اولی شان بقوه اطلاقیه  
 نفوسه صلیب کوفی احسن علو ذکر بر ایسیه امکانیه کثیفه صورتی حسنه نهاد و جمیع عالم را  
 بموجب سنن کوفی فی السموات و الارض جمیعاً من خود گردانید و او را به مرتبه جامع

اعراض  
 جواب - انتساب بین ارباب المراتب - تجلی عالی اسم رفیع الدرجات - تجلی کمالات انسان کامل -



جميع اشياء موسوم كرد. واسم رفع الدرجات باعتبار كنهه بقاءه في نفسه وبقاء الروح  
 من امر ربه والى من يشاء من عباده امر فرموده است بمرتب جامع جميع اشياء  
 شده و مرتبه جامع جميع اشياء باعتبار كنهه بقاءه في نفسه وبقاء الروح  
 الطهور منظوم يا كرواننده است مرئوب اسم رفع الدرجات گشت.

اعلم ان كنه اشياء كنه اسم رفع الدرجات و در خود درجات رفيعه داشته بعدو مكاني پيوسته  
 تفصيل بعض را متفرق بالبعث مي سازد سوارگان كافر اباجبل او مومنان بالعلم و ايضا مرتبه  
 جامع جميع اشياء كه انسان كامل است در خود كماليت تامه نبوده است يعنى انسان كامل -  
 كتابه در خود تعليم اسما كلها یافته خلافت تامه را منظوم کرده است و گاه خود را از قيود  
 عبديه رها گرداننده به تفرج باسط ربوبيه متسع ميشود و گاه خود را از احكام و آثار اطلاقيه  
 بر آورده به قيودات قابضه خليه مينمايد و گاه در خود بلا تزايد و تناقض حالت اعتدال  
 یافته در آن واحد باسرها مساوي الطرفين ميشود زيرا كه كمال انسان كامل آنست كه خود را در غيبت  
 واحده در دم زودم زدگان سوارگان ممد او مفرح و عين الاضطراب مضطربان  
 سوارگان مضطربا اوقافا و در دم و اسپين و ايس گشنگان سوارگان عاصيا و زبدا على  
 روس كل واحد منها منظر ابا حصار شاهيه و ممد اباد و اهبه ميگرداند.

واسم رفع الدرجات را من ابتدا مرتبه انسان كامل لغايه نفس انسان كامل رفع الدرجات  
 و من ابتدا اسم رفع الدرجات لغايه انبساط رفع الدرجات رفع انبساط اربابا ميگويند  
 و ايضا انسان كامل را من ابتدا اسم رفع الدرجات لغايه انبساط رفع الدرجات  
 رفع ارباب و من ابتدا اسم انسان كامل لغايه نفس انسان كامل را من ابتدا  
 ميگويند.

کمال انسان - علم کمالی

# المنزل السابع في عرفان الالهام الثمانية عشر من الالهام الكليّة

عرفان الالهام الثمانية عشر من الالهام الكليّة

عرفان الالهام الثمانية عشر من الالهام الكليّة

اعلم ان رشيدك انك تو و وصف يداعت را که در تو من حيث التقيد است از قیودات مختلفه  
ربانی داده و در دایره الوهیت ساده منبسط گردانی پس در آن دم دایره مذکوره را باقیساط  
بیا عید اسم بدیع یابی -

و اگر تو و وصف بعوث را که در تو من حيث الاشتعال است بدانچه ادوا انحصار برداشته  
در آن دایره با یجاب تمامه درک آئی پس در آن حال دیر اباد را که انبساطیه اسم بعث  
معلوم نمائی -

و اگر تو قوه باطنه را که در تو مستتر آتاما است با حکام و آثار حادثه مسلوب ساخته در آن دایره  
ساری کنی پس در آن کیف باسطه آنرا با استعداد مندرجه اسم باطن یابی -

و اگر تو قوه ظاهره را که در تو حکمت مقبول است به قابلیات متکثره منقلب گردانیده در آن  
دایره با الکلیه فانی کنی پس دیر در آن دم به احاطه صورت و اهریبه اسم آخر نگری  
و اگر تو قوه ظاهره را که در تو با تم منظرهات است در آن دایره متصرف کنی پس دیر  
در آن حال با انبساط بشوئه اسم ظاهره معلوم نمائی -

و اگر تو حکمت بالغه را که در تو اتساع مشید است در آن دایره ابلغ نمائی پس در آن ابلاغ  
تمامه آن را بفتح حکمت اسم حکیم منی -

و اگر تو دایره محیطه را که در تو محصور است با خصصات موقوفه بر سنگاری داده در آن  
دایره مستویا داری پس دیر در آن احاطه انبساط اطلاقیه اسم محیط یابی -  
و اگر تو استعدادات مختلفه را که در تو باضافات متعده معترک شده است به نسب و اضافات

مترشح نموده در آن دائره مقدر سازی پس ویرا در آن مقدرات باستعداد مثبت اسم  
شکور مشابده کنی -

و اگر تو وصف عقاراک در تو من حیث التقید مستتر است به پر تو عنای مطلق مترشح کرده در آن  
دائره متواری آری پس در آن عقار سالبه آن را بقدر حمیده اسم عنی معاینه نمائی -  
و اگر تو اقتدارات محدود را که در تو محصور است به شدائد مختلف مرتب ساخته در آن دائره  
منبج کنی - پس در آن قوه اطلاقیه اورا بمقدرات منشره اسم مقدر رشاد آئی -

و اگر تو وصف ربوبیت را که در تو به خصوصیات ملزوم است از تعلقات ربانیده در آن  
دائره ساری کنی پس در آن فیض اقدس آن را با بنساط ربوبیه اسم رب مشابده کنی -  
و اگر تو علم جزئی را که در تو بصورت حاصل است جزئیت ویرا بکلیت آورده در آن دائره  
مطلق گردانی پس در آن کیفیت انبساطیه آن را با علم اطلاقیه اسم علیم یابی -

و اگر تو وصف قدرت را که در تو من الله تعالی مستتر است بجایات تمامه بدر آورده  
در آن دائره متهم کنی پس در آن وصف جلایه آن را باستلزام انبساطیه اسم قاهر  
و اگر تو وصف نورانیت را که در تو بجایات مختلفه منقوش گشته است بشش جیات  
مخوشه در آن دائره قانی کنی پس در آن ردا منبسطه آنرا به تنویر تمامه اسم نور  
معائنه نمائی -

و اگر تو صورت معنوی را که در تو من حیث المفهوم است به تصورات اذعانیه تصدیق  
نموده در آن دائره مضمحل کنی پس در آن استعدادات مثبت آن را بوجوب تمامه اسم  
مصور معلوم نمائی -

و اگر تو احصار مقدره را که در تو محدود و محصور است باجزاد و احصار برداشته

درآن دائره اطلاقاً مقدر سازی پس درآن دائره انبساطیه و سه را با استعدادات  
اسم محضی ناظر آئی -

و اگر تو وصف استخوانیت را که در تو همین است به لوائح اطلاق قیوم ساخته درآن دائره  
با سربا موصل گردانی پس درآن تجلیات با سطر ویرا به لواج با سطر اسم همین مفهوم کنی  
و اگر تو احراق نامیه را که در تو به سربا است با سطر کرده تا رقصا عد نموده درآن دائره  
سوخته کنی پس درآن دائره انقباضیه آنرا بقوه قابضه اسم قابض دریابی -

اگر تو موثرات بادیه را که در تو به حی القیوم جلوه گراست با سطر کرده بادیه پر وار کشانیده  
درآن دائره ساکن آئی پس درآن موثر اطلاقیه او را بحی القیوم اسم حی معانیه نمائی -

و اگر تو تاثیرات مایه را که در تو به اثر محی موثر است بنده یحه کرده مار متصرف گردانیده درآن  
دائره منبسط گردانی پس درآن موثر انبساطیه آن را بقوه اطلاقیه اسم محی بینی -

و اگر تو وجه تقیه را که در تو من حیث التقیه است به تصورات اذعانیه متقین یافته به  
کره خاک درآن دائره منبسط کنی - پس درآن انبساط شیده ویرا به تصرف اطلاقیه  
اسم محبت شایه آئی -

و اگر تو وصف استیلانیه را که در تو مستولی بالحد و است بقوه تقیه خویش مخلوب  
ساخته به توسط مرتبه حماد درآن دائره غائب کنی پس درآن حالت اطلاقیه آن را  
با سطر انبساطیه اسم عزیز نگری -

و اگر تو قوه نامیه را که در تو من حیث الثقیل و الخفیف است با سطر اب مرتبه نبات  
مجرد کرده درآن دائره ابلاغ نمائی پس درآن قوه اطلاقیه او را به نمو با سطر اسم رزاق  
ناظر آئی -

عقوان اسرار سبعة من الآیة الکلیة -

اگر تو توجیه سفید را که در توجیه سرگونی مذلول است بنظر اعلیٰ تصاعد نموده در آن دایره متوجه سازی پس در آن مشاهده اطلاقیه آنرا با نبساط متعدد اسم مذلل شاید آئی -

اگر توجیه توفیقیه را که در توجیه بالاکستی است بقوه اطلاقیه بسبب ساخته بواسطه مرتبه ملک در آن دایره منبسط کنی پس در آن دایره اطلاقیه آن را بقوه توفیه اسم توفی بانی اگر توجیه لطافت را که در تومین حیث اللطیف و الخیر است از حیرت لطافت فراز کرده به مساحت ضیاء آورده در آن دایره متع سازی پس در آن لطافت تمامه ویرا با نبساط اطلاقیه اسم لطیف یعنی -

اگر توجیه جمعیت تمامه را که در تومین حیث الکلیت مثبت است از حقایق مختلفه مجرد کرده در آن دایره مستعب گردانی پس در آن جمعیت با سطر آنرا با نبساط الساعیه اسم جامع معانته نمائی -

اگر توجیه عالییه را که به تعلق عملی است از درجات متعدده مرتفع کرده در آن دایره نیاب کنی پس در آن رفعت با سطر ویرا با طلاق عالییه اسم رفیع الدرجات مدركانی فیه برقیه

الدور الثالث في كنه ذلك الدور والاول بصورت اخرى ومختصر في منازل متعددة -

### المنزل الاول في اضطرار الذات مسكونها

اعلم اني رشيدك ان ما هيته صرف در خود باعتبار قبول قابليات محضه مسكون محضی را و باعتبار قبول قابليات برزخ البرزخ اضطرار صرفی را داشته است اما

بظان مسكون واضطرار هو هری -

سکون نشین دسے سکونیت محض کہ بلا افتقار مسکن و محل ساکن آمدہ واضطرار نشین و اضطراریت صرف کہ بلا تحدیث تغیر و تحول مضطر نموده نہ آن چنان سکونیت جو مبری کہ حد خویش را و ہو عدم الحکمة عما من شانه آن تبحرک داشته و نہ آن اضطراریت انتقالی کہ حد خویش را و ہو الخرج من القوة الی الفعل علی سبیل التدریج گردانیده کہ باینها تقابل عدم و ملکہ و تقابل تضاد واقع است۔

اگر در آن ماهیت صرف معنی اضطرار از قبیل حد مذکورہ دسے مفروض کنند پس در آن ماهیت صرف قوۃ و فعل را تحقق نمودن لازم خواهد شد با آنکه آن ماهیت صرف از قوۃ و فعل معرے است زیرا کہ تعریف قوۃ آنست کہ وہی الشئ الذی ہو مبدأ التغبیر فی شئ آخر سواء كان جوہراً او عرضاً فاعلاً او غیره و حد فعل آنست کہ معنی حصول در آید تکلیف یلیق آن یتحقق فی ماهیة الصرۃ مبدأ التغبیر و مشار التحصل۔

اگر در آن ماهیت صرف معنی سکون از سبیل حد مذکورہ دسے متوهم کنند پس در آن ماهیت صرف اضطرار صرفی را عدم اضطرار گشتن لازم خواهد آمد و ایضا در آن ماهیت تقابل عدم و ملکہ و تقابل تضاد متصور خواهد شد با آنکه سکون و اضطرار با یکدیگر عینیت حقیقی داشته در آن ماهیت صرف در آن واحد بلا افتقار مسکن و محل و بلا تحدیث تغیر و تحول ساکن و مضطر گشته اند۔

### المنزل الثاني في كنه الذات والوحدة وما يتعلق بهما

اعلم ان رشيدهم که چون سکون و اضطرار با یکدیگر عینیت حقیقی داشته پس معین گردیدن وجود اشین مشار اشراع وجود ثالث کہ وجود حقیقت شرع گردید و چنان کہ

برایت ماهیت صرف از قوۃ و فعل عینیت سکون و اضطرار۔ اشراع وجود ثالث۔



تعیین اولی نسبت اعتبارات اربعه با سکون واضطرار استوار انکشاف سکون واضطرار

یعنی که وحده مطلقه است مندرج شده اعتبارات اربعه را معتبر گردانیده بدو عمیثیت تمام نموده  
 زیرا که آن وحده مطلقه اعتبارات اربعه را بحیثیت اجمال معتبر نموده است و این اعتبارات  
 اربعه وحدت را بحیثیت مجلی پس وحده بوجه اندراج و اندراج مذکوره به تعیین اولی متعین شد  
 و تعیین اولی در خود سکون واضطرار داشت اعتبارات اربعه را بدین تفصیل معتبر گردانیده  
 است یعنی آن تعیین اولی در خود نسبت سکون محقق که اندماجیت و در وجود حقیقی است  
 اعتبار وجود را به نسبت اندراج و سکون که در وجود خامه است اعتبار علم را معتبر ساخت  
 زیرا که آن اعتبار وجود در خود قابلیت اسما سلویه را با اندماج شدید داشته است این  
 قابلیت اسما سلویه ظهور خویش را بر وجود حقیقی که جوهره اوست است چنان موقوف میداند  
 که گاهت از عالم قدم بعالم حدوث متصدی نمی شوند و همچنین آن اعتبار علم در خود علوم قابلیت  
 اسما کلها را مندرج به شاید گردانیده است و این علوم قابلیت اسما کلها چیز عینی  
 خویش را در علم او تعالی شانه می بندد و ایضا آن تعیین اولی در خود نسبت اضطرار صریح  
 که اندماج شدید و سکون وجود حقیقت اعتبار نور را به نسبت اندراج و سکون که در وجود خامه  
 است اعتبار شهود را معتبر داشت زیرا که آن اعتبار نور در خود قابلیت اسما مشروطیه را  
 باستوار نهاده است و این قابلیت اسما مشروطیه تارة ظهور امکانیه را از عالم وجوب  
 بعالم امکان به ممکن الوجود که همه از اوست است میدارند و تارة ظهور وجوبیه را بر عالم  
 وجوب فقط که همه با اوست است موقوف می بندد و همچنین آن اعتبار شهود در خود  
 قابلیت اسما مشراط را مستر نهاده است و این قابلیت اسما مشراط را بطریق  
 از عالم اطلاق بعالم تقید به منظر است تمامه آورده مصداق اتم ظهور شدنس با اعتبار  
 اولین استوار سکون محقق صداق آمد و با اعتبار آخرین انکشاف اضطرار صریح فتد برقیه



و اعتبارات اربعه مذکوره که شیونامات ذاتی اند بوجه ششمین نمائی خویش با همی در وحدت مطلقه  
 عنینت محضه میدارند اگر آن اعتبارات با همی غیریت داشته پس محضیت آنها در مشین نمائی  
 نمائند و التباس غیریت بر او شان ممکن نموده که با آنکه در آن اعتبارات حمیدیه تفایلی  
 و تمایز را که لوازمات غیریت اند حاصل را چنان نیست پس آنچه شد که آن اعتبارات اربعه به  
 محضیت خویش بایکدیگر در وحدت مطلقه عنینت نامه معتبر و مشین گشته اند و این اعتبارات  
 اربعه به مشین نمائی خویش بر دو وجه است اولش آنکه اگر آن اعتبارات اربعه باستیلا  
 سکون محضی مشین نمانند پس در آن شان آنها را شیونامات سالبه و حده مطلقه میخوانند  
 و در آن جا شعور قصور و فهم و هم و عرفان فقدان میگردد و شاهد را بعین غیب مشهود که  
 احدیت سلبی اوست و در مشین آنکه اگر آن اعتبارات اربعه باستیلا از نظر اصرافی مشین  
 نمانند پس در آن آن آنها را شیونامات موجهه و حده مطلقه می نامند و در اینجا شعور حضور  
 و فهم هم و عرفان وجدان میشود و ناظر با نظر تامل منظور که واحدیت بتوئی اوست و این  
 وحدت مطلقه باعتبار شان احدیت در خود محضیت ذات را به شیونامات سالبه داشته  
 و باعتبار آن واحدیت اعتبار حقیقت محمدی را اصلی الشریعیه و سلم شیونامات موجهه بنا ده  
 و باشت با اجتماع صنفین مذکورین منشا برزخ البرزخ برآید قدر فیه

### المنزل الثالث فی کله لا الیهیت و ما یتعلق بهما بجملة احر

اعلم انکم تشید که آن وجود حقیقی که وجود خاساست تارة آخره با ما است  
 صرف خود مترکم شده منشا وجود سادسه را منشرع گردانید و آیتها و لاجسته الاوهو  
 سادسه هم و الاذی من ذلک و الاکثره و هو معهم این ما کانون بران موجد است

استیلا و وجود سادسه - وحدت مطلقه - واحدیت بتوئی و حده - احدیت سلبی اوست - اعتبارات اربعه

پس آن وجود سادسه را حضرات صوفیه الوهیت میخوانند و این الوهیت سده را اعتباراً  
 اربعه و حده مطلقه بر پر تو اجمالی خود با تصافات حیات و علم و اراده و قدرت مصحف  
 گردانیدند و این التصافات اربعه به تلاق بعضی بعضی اثباتات ثلاثه را که سمع و بصر  
 و کلام از مثبت آوردند کما سبق پس از حقوق التصافات اربعه به اثباتات ثلاثه یعنی  
 شد که آن را تعین ثنائی میگویند -

لایحقی علیک - که وجود حقیقی از روی که در خود اضطرار صرفی را موقوف کرده است  
 قابلیت محضه اجمالاً داشته به تعین اول متعین شده است لهذا تعین اول در مرتبه  
 وحدت به اضطرار صرفی و قابلیت محضه عمینیت محضه میدارد و وجود حقیقی از روی که  
 در خود اضطرار صرفی را منتشر نموده است استعدادات اسمائیه را مفصلاً بنا ده به تعین ثنائی  
 متعین گردیده است لهذا تعین ثنائی در مرتبه الوهیت به اضطرار صرفی و استعدادات اسمائیه  
 غیریت نسبی میدارد و تعین ثنائی شدن خود در خود جامعیت التصافات اربعه و اثباتات  
 ثلاثه داشته به سبوه صفات کمال شد و سبوه صفات جمیع اسماء و صفات را در خود منطوی  
 آورده است سوار کان سبیا و اویجائیا حقیقیاً و اضافاً و جمیع اسماء و صفات تارة با  
 الوهیت مطلقه عمینیت دارند و تارة غیریت و عمینیت و غیریت بر دو وجه است یکی از آن  
 قبیل باشد که آن اسماء و صفات باطنیت خویش را در آن الوهیت مطلقه با استعداد  
 مختلفه من حیث البطن متحقق و متحصل کرده اند و دیگر بدین سبیل گردد که آن اسماء  
 و صفات ظاهریت خویش را بان الوهیت مطلقه به نظایرات مختلفه من حیث الظهور  
 ظاهر آورده اند پس وجه اول را بدقیق النظر در عالم وجود اطلاق نماید دید و وجه دوم را  
 به بادی الطور در عالم امکان تقیداً فقط - حالاً عمینیت و غیریت متذکره را بر سبیل دیگر بشنود

تعین ثنائی

عمینیت غیریت تعین اول و ثنائی با اضطرار صرفی - عمینیت غیریت اسماء و صفات حضرت الوهیت -

در آن اسما و صفات نسبتی به انصافات اربعه داشته در دایره الوهیت مطلقه متحقق و  
 متحصل گردیده وصف و جوب را واجب آورده اند بدین وجه اسما و صفات را در آن  
 دایره الوهیت قدیمی می انگارند که مبدع و منتهای ظهور آنهاست اما این قدم صریحت  
 که هیچ گونه انصافات اولیت و بعدیت اسما و صفات را در آن دایره بیسلی نیست نه  
 آن قدم که تقابل خویش را در عالم کون بخادش دارد زیرا که آن اسما و صفات خویش را در  
 دایره الوهیت بلا انصافات متذکره متحقق و متحصل گردانیده اند ولولیا الغرض انصافات  
 مذکوره را که از قبیل اجزاء زمانه هستند در آن دایره الوهیت مفروض کنند و خود زمانه نیز  
 (که من حیث البدایت حادث و من حیث النهایت قدسیست) در آن دایره ممکن نمودن  
 لازم خواهد آمد سوار کان امکانا ذاتیا و امکانا استعدادیا و انصافات مذکوره را که اجزاء  
 زمانه هستند از قبیل ممکنات گفتن مرسوم پس لایح شد که آن اسما و صفات از وجهیکه  
 وصف و جوب را واجب آورده اند بظهور خویش واجب آمدند و از وجهیکه ظهور مبدع و  
 منتهای خویش را در آن دایره موقوف داشته اند بدان عینیت تمام میدارند و انصافات  
 آن اسما و صفات نسبتی به اثباتات ثلاثه نبوده در دایره الوهیت مطلقه ظهور خارج خود  
 را مقتضی نموده وصف امکان را ممکن گردانیدند بدین وجه ظهور اسما و صفات را به  
 نسبت مبدع ظهور آنها در دایره الوهیت مطلقه قدیم و به نسبت منتهای ظهور آنها  
 در دایره امکان حادث می بیند و این قدم اضافی است و چنین قدم بر تقابل  
 حدوث خواندن باعث غنا نیست و انصافات تقدیمیت و تاخریت ظهور اسما و صفات  
 بدان دایره امکان مضاف گشته اند اما متحقق وجود زمانه را در نفس الامر نیست که  
 سبق اگر تو وجود زمانه را در وقت متحقق گیری پس در با وجود زمانه معبر نکنی یا بوجود آن

تقدم صفات  
 نسبت و غیرت اسما و صفات  
 در آن  
 قدم اضافی

بخوانی و توند شنیدی که میان وجود زمانه و وجود الدهر فرقیست عظیم چنانکه از دیدن کتب  
دیگر معلوم خواهد شد نعم قارضی وجود زمانه را در آن دایره امکانیه مفروض می‌توان کرد نه  
بوجود واقعی زیرا که در آن دایره اسما و صفات البیه نسبت مبدعه ظهور خویش غیریت  
نسبی را و نسبت منتهی ظهور خویش غیریت اعتباری را مثبت میگردانند پس باعتبار  
غیریت نسبی ممکن نمود که در آن دایره مذکوره نسب و اصناف وجود زمانه منسوب مضاف  
می‌توان شد پس واضح شد که آن اسما و صفات از روی که وصف امکان را ممکن  
گردانیده اند بظهور خویش ممکن آمده اند و از روی که منتهای ظهور خویش را در آن دایره  
امکان منحصر بناده اند بدو غیریت میدارند.

اعلم که رشید که آن انصافات اربعه الوهیت در دم انصافات خود را اعتبارات  
اربعه و حیات الوهیت ساده را بصفتان خمس دیگر متصف گردانیدند.

یعنی اعتبار وجود چون در مراتب صفات الوهیت ساده درخشید پس خویش را بحیثی  
گردانیده الوهیت ساده را بصفت بقا موصوف کرد.

و اعتبار علم چون در کتب الوهیت ساده مکتوم شد پس خود را به علم تفصیلی بر آورده و  
بصفت عظمت کبیر گردانید.

و اعتبار نور چون در ظلمت الوهیت ساده منور گشت پس خود را با برادۀ اشد گردانیده و  
بصفت جلال مجلا ساخت.

و اعتبار شهود چون در مساحت الوهیت ساده قدم زد پس خود را به قدره اشد آورد  
و بر بصفت وجوب واجب نمود.

و چون اعتبارات اربعه و حده مطلقه آن واحد در الوهیت ساده متحقق و مستغنی  
گشتند

شمار صفات خمس حقیقیه

صفت بقا - صفت عظمت

صفت جلال - صفت وجوب

صفت قیوم



بعالم تقیید مع غل نظر از بطی وسیع با سر نامساوی الطرفین بنظر آید پس صفت جمال  
 خویش را در الوهیت ساده محقق داشته وصف بطلی را بسکون محض مستند گردانید و صفت  
 جلال خویش را در الوهیت ساده مثبت نموده وصف وسیع را با فطرار صر فی منسوب کرد  
 و صفت کمال خویش را در آن الوهیت ساده کمال نهاده و صفت کمال را در ماهیت  
 صرف مستند داشته است فیه بر فیه -

## المنزل الرابع فی اثبات وحدانیه اللہ تعالی

اعلم امی ارشید که حق سبحانه و تعالی شانہ با وصف اسماء و صفات مختلفه متکثره خویش  
 سوار کان کلیاً او جزئاً موجباً او سالیاً بوجود واحد موجود است زیرا که آن اسماء و صفات  
 خویش را من حیث الظهور در مظاہرات تار مختلف و متکثر مینماید اما من حیث التحقق و حصول  
 جز واحد الوجود پیش نیست پس بدین وجه آن اسماء و صفات در مبادی ظهور خویش بواجب  
 الوجود متفک نمی شوند -

و لو بالقرین آن اسماء و صفات متحققه بر اواجب الوجود متفک گردانند پس واجب الوجود را  
 بعین گردیدن خود بان اسماء و صفات متحققه سلب شیء عن نفسه لازم خواهد آمد نیز واجب الوجود  
 را بوجه التفکاک آنها از وجود و جو بی خویش متخلل و متکثر گشتن الی عدم الیه بنیایه متصور خواهد  
 و این محال و متمنع است پس بر این مذکورہ تمحین گشت که آن واجب الوجود در خود با و  
 ندارد آن اسماء و صفات مختلفه متکثره بوجود واحد واجب است -

و این وجود واحد و بی ترس و تعری است بواحد و سه عام ازین که حقیقی باشند  
 یا اضافی زیرا که واحد حقیقی عد و لیت واحده که بر معدود حقیقی صادق می آید و معدود

وجود واحد

برایت وجود واحد از واحد حقیقی و اضافی

حقیقی معدود است واحد از قبیل بیانی که اصلا جری و فردی ندارد و ایضا واحد اضافی  
 نیز معدود است واحد که بر مجموع معدودات صادق آید و معدود اضافی معدود است  
 که در خود حیثیت کلیت نهاده جامعیت انواع و افراد داشته است.

اگر تو بحالت اول واحد حقیقی را در نفس تصور خویش بمعدود حقیقی منفک گردانی و معدود  
 حقیقی ویرا علی‌ه نگرانی پس در نظر تو بجز اعداد و واحده و ثانیه و ثالثه نگذرد.

اگر تو معدود حقیقی را در نفس تصور خویش از واحد حقیقی جدا کنی و واحد حقیقی و سه را بینی  
 پس در نظر تو بجز نقطه موهوم متصور نخواهد شد.

اگر تو بحالت دوم واحد اضافی را در نفس تصور خود پدید و اضافی جدا کنی و معدود اضافی  
 و سه را ملاحظه نهانی پس در نظر تو بجز معدودات افرادی و انواعیه که در جوف واحد اضافی  
 بودند نخواهد آمد و اگر تو معدود اضافی را در نفس تصور خود از واحد اضافی منفک گردانی

و واحد اضافی ویرا شاهدانی پس در تصور تو واحد اضافی بمعدود اضافی دیگر متصور خواهد  
 شد و ایتم جبرالی غیر نهایتی پس بدین توضیح ظاهر گشت که آن واحد حقیقی توقف خویش بمعدود  
 حقیقی بمعنی لوله‌آلود است نهاده و واحد اضافی توقف خویش بر معدود اضافی بمعنی لا تقف

عند حد گذشته و این توقف اشین مذکورین بواجب الوجود مرتفع گشت تا آنجا که آن  
 واحد الوجود و احدیت صرف که گاه بواجب الوجود منفک و منترج یعنی گردد سوار کان  
 انکاکا فرضیا او و ممیأ - بلکه آن واحد صرف بواجب الوجود عین وجود و این واجب

الوجود بان واحد صرف عین واحد قد بر فیه -

اعلم ای کشید که آن واجب الوجود ظهور اسما صفات خویش را به جهات متکثره  
 موقوف خواهد داشت یا به جهت واحد در صورت اولی لا محاله جهت یک یا جهت دیگر

ایضا  
 توقف و احد اضافی معنی لوله‌آلود است.  
 توقف و احد اضافی معنی لوله‌آلود است.  
 ایضا  
 ایضا  
 ایضا

جهت اضایفیه واحد - مثال جهت ضایف - واجب ناما - فرار نامتناهی - ممکن ناما

عنینت و اردیا غیرت و بصورت اولی آن عنینت جهات متکثر الجہات را امر قفح گفتند و ارتقا  
متکثر الجہات مستلزم ارتقا مختلف الجہات خواهد شد اگر آن جهت غیرت دارد پس واجب  
الوجود را به تطبیق تکثر جهات منقسم گشتن لازم خواهد آمد و این مخالفت و مشاحست است  
لقد تعالی و ایضا واجب الوجود را با حقیقت خود غیرت داشتند واجب خواهد آمد  
تعالی اللہ تعالی عن ذالک علوا کبیرا پس واجب الوجود را براسه ظهور اسما و صفات  
شکزه خویش بجز جهت واحد ثابت نیامده و این جهت واحد جهت اضافی است که  
بوجه منظر مظاهر است خلقیه منسوب گردیده است نه حقیقی زیرا که آن واجب الوجود بموجب  
سجده اعظم شایسته است و لایستحور و لاینتج و لایتغیر تعالی عن جنس الجہات بسری و تعوی  
است پس بوجوه مذکورہ آن واجب الوجود یک جهت نیز مبرک گشت اگر بر این  
مذکورہ در خزانه حافظه محفوظ نماید پس آنها را برین مثال تصور کن یعنی توفیقیت سماء نسبت  
تختیت ارض نسبت انسانی و کدیت ارض را نسبت توفیقیت سماء و تختیت اضافی متزح  
گردانی پس از ان امور است اضافیه را که باین السمواء و الارض بنفوتیت و تختیت مضنا  
گردیده اند مرتفع کنی و به نظر دقیق معائنہ نمائی که چگونه ارض و سمواء بلا جهات تختیت  
و توفیقیت خود متحقق و متقرر اند همچنین اگر تو اجرام لطیفه سماویہ را تا به محد و الجہات جسمام  
کشیف ارضیه را تا به تحت الشرک که باضافات مخلوقه مضنا گردیده اند آنها را بدان  
مرتفع کرده فی لیس الصرف بانجام شدیده پیوسته باین جنب شایده ای که چگونه عالم آفاق  
در عالم اطلاق مطلق گردیده در فرار نامتناهی بکار آمده و واجب ناما است و ایضا اگر  
تو واجب الوجود را بوجه اطلاقش بلا انقلاب حقیقت و صفات اطلاق و در عالم عالیا  
عالیا و در عالم مفارقات مفارقتا و در مادیات مادیات و در مقولات عشره عارضتا متحقق



گردانی و بعین شهادت مشهور کنی که چگونه آن واجب الوجود از عالم اطلاق بعالم تقید باقی  
جا عملی الا در حق خلیفه ممکن نماند در اینجا سرسیت غلطی که به تقیرم و تقسیم راست نیاید  
الابکشف تمام و آنکه در جمال کیفیت حضرت ذوالجلال و انما مستغرق در سببک اندکند آن  
سر ذاتی و بعرفان آن واحد فافهم -

اعلم که رشید که آن الوهیت مطلقه باعتبار جامعیت اسماء و صفات تحقق و بعین را  
بر دو وجه دارد و وجه اولش بدان قبیل است که اگر آن اسماء و صفات بوجه سطوت عینیه  
در آن الوهیت مطلقه تحقق و محصل شوند پس در آن سطوت اطلاقیه آنها را به عیون سالبه  
الوهیت مطلقه که احدیت سلبی اوست میخوانند و در اینجا علم حصول ذممول و تحقق تحقق  
گردیده شاید را بعین معاینه می نماید - و وجه دومش بدان قبیل است که اگر آن اسماء  
صفات بوجه سطوت غیریت در آن الوهیت مطلقه متعین و مثبت شوند پس در آن سطوت  
اطلاقیه آنها را به عیون موجب الوهیت مطلقه که واحدیت ثبوتی اوست بگویند و در اینجا علم  
تراکم و وصول حصول و تحقق تفریق گردیده ناظر را بتور مشاهده مشهور گردد پس الوهیت مطلقه  
با اعتبار سطوت واحدیت در خود تعین و ثبوت اسماء و صفات را به غیریت و باعتبار سطوت  
احدیت تحقق و حصول اسماء و صفات را بعینیت باعتبار اجتماع سطوتین بر رخ کره را متجلی  
داشته است قدر بر فیه -

### المزله الخامس فی احکام الرسائل و النبوة و ما یتعلق بها

اعلم که رشید که آن الوهیت مطلقه باعتبار یکة الصافات اربعه را متصف بالا حجاب  
نموده است نمایان عظمای منصب رسالت و نبوت آمده که مبداه الفیاض است و

نسبت رسالت و نبوت به الصافات اربعه الوهیت - عیون موجب الوهیت مطلقه عیون سالبه الوهیت مطلقه

مبدء الفیاض چون خواهد که بفیض عامه خویش نظام الافاق را مستفیض گرداند اولاً بر نظام  
الافاق نظر انداخته حیات او شان را منظور فرماید که بچندین سال درین دارالانبا با شرفی  
القیوم خواهد ماند و ثانیاً بعلم اطلاقیه خویش علوم یقینیه و ظنیه او شان را بیندیشد که بکدامی علم  
درین دارالعلوم معتمد خواهند شد و ثالثاً به نور اطلاقیه خویش اراده تامه و ناقصه او شان را  
مربی شود که بچندان حد و اراده خواهند داشت و رابعاً بشهود اطلاقیه خویش قوه فعلیه  
و انفعالیه او شان را شاهد آید که بچه قدر استعداد حاصل آیند.

و ایضاً آن الوهیت مطلقه باعتبار یک اثباتات ثلاثه را بالا بحال مثبت کرده است او امر و  
نواهی را امر آمده زیرا که آن حاکم الحاکمین چون مبنی و رسل را به منصب رسالت و نبوت  
شرف داده بر نظام الافاق بفرستد نخستین توجه تامه خویش افعال و اقوال قوم را سمیعاً  
بصیرا آمده بکلام اطلاقیه خویش امر آید تا بد و امر معروف و نهی منکرها در شوند پس واضح  
شد که آن الوهیت مطلقه در خود جامعیت کسبیه صفات را من حیث الاطلاق داشته  
است و در خلائق عامه من حیث التقیه مضاف نموده است و به خلائق خاصه که بنی و  
رسول اند بکلام الامرین مذکورین اما منصب رسالت و نبوت یعنی و رسل با تصافات  
اربعه الوهیت مطلقه متصف گشت و احکام منصب مذکوره او شان با اثباتات ثلاثه  
الوهیت او تعالی مثبت فافهم - لایحقی علیک که حق سبحانه و تعالی شان یعنی و رسل را  
به منصب رسالت و نبوت شرف داده او شان را بر وجه کمال تشریه فقط او تشبیه  
کامل ساخته علی روس عالمین فرستاده است و آن انبیا و رسل علی نبینا علیه الصلوة  
والسلام بدان کمال خلق الله را بحق الله داعی شوند و احکام او امر و نواهی او تعالی را  
باو شان برسانند تا خلق الله طریق صلاکت ذلیله خویش را گذارند تا سبیل هدایت عزیزه

نسبت او امر و نواهی با اثباتات ثلاثه الوهیت - نتیجتاً رسالت و نبوت -